



دعوت مجله علم و تحقیق

(نشریه دینی - اجتماعی)

سال چهارم، شماره هشتم، بهار ۱۴۰۲ هـ ش / ۱۴۴۴ هـ ق

در این شماره

- ★ تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان
- ★ بررسی علل چالش‌های دره‌ون منطقه‌ی سارک
- ★ تقدیر د جبر او انکار تر منخ (د قرآن او سنتو په رڼا کې)
- ★ مقایسه تأثیر سمنت نو و کهنه کارخانه غوری بالای خواص مکانیکی کانکریت
- ★ تأثیر آزادی اقتصادی بر رشد اقتصادی سنگاپور، طی سال‌های 2000 تا 2020

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم

ژئوپلیتیکی افغانستان

دکتر سیدطاهر عرفانی

استاد برنامه ماستری روابط بین الملل پوهنتون دعوت

erfani55@gmail.com

چکیده

ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان، ابتدای بازی بزرگ میان روسیه و انگلیس را فراهم می‌کند و هر کدام از این دو کشور به دنبال تسلط بر این نقطه مهم ژئوپلیتیکی هستند. بازی بزرگی که میان روسیه و انگلیس جریان داشت، افغانستان را در کانون مداخله این دو قدرت بزرگ آن زمان دخیل ساخت و سیاست خارجی افغانستان معطوف به تحولات نظام بین الملل و خواست قدرت‌های بزرگ رقم خورد. با فروپاشی شوروی و خروج نیروهای این کشور از افغانستان، برای مدت کوتاهی افغانستان در محاق فراموشی قدرت‌های بزرگ قرار گرفت و ایالات متحده به عنوان قدرت برتر جهانی، اهمیت چندانی به افغانستان نداد و این کشور را فراموش کرد. حادثه یازده سپتامبر و حوادث متعاقب آن باعث شد که افغانستان مجدداً در کانون توجه قدرت‌های بزرگ قرار گیرد و این بار ایالات متحده به بهانه مبارزه با تروریسم، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان را مورد توجه قرارداد. در این مقاله تلاش شده است تا ارتباط ژئوپلیتیک افغانستان و تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در این کشور مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله به دنبال پاسخ دادن به این سوال بود که قدرت‌های دارای سیستم بزرگ در نظام بین الملل چگونه مناطق مهم ژئوپلیتیکی را در کانون منافع ملی خود قرار داده و تضاد منافع آن‌ها باعث نا امنی در کشور هدف می‌شود. نتایج کلی این تحقیق نشان می‌دهد که افغانستان به عنوان کشوری که در سیستم‌های ژئوپلیتیکی مهم منطقه قرار گرفته همیشه در معرض مداخلات قدرت‌های بزرگ بوده است. یعنی قرار گرفتن افغانستان در سیستم‌های مختلف ژئوپلیتیکی که دارای اهمیت زیاد برای قدرت‌های بزرگ است، همیشه باعث تقابل منافع قدرت‌های بزرگ شده و افغانستان را به صحنه جنگ‌های نیابتی قدرت‌های بزرگ برده است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، ایالات متحده، ژئوپلیتیک، روسیه، چین و سیستم ژئوپلیتیکی

ABSTRACT

Geopolitics of power in Afghanistan at first was great game between Russia and England, and each of these two countries were seeking to dominate this important geopolitical place. The great game that was going on between Russia and England involved Afghanistan in the center of the intervention of these two great powers at that time, and the foreign policy of Afghanistan was based on the developments of the international system and the wishes of the great powers. With the collapse of the Soviet Union and the withdrawal of this country's forces from Afghanistan, for a short time great powers forgot Afghanistan, and the United States, as the world's leading power, did not pay much attention to Afghanistan and forgot about this country. The incident of September 11 and the subsequent events caused Afghanistan to be in the center of attention of great powers again, and this time the United States paid attention to Afghanistan's geopolitical position under the pretext of terrorism. The evolution of the structure of the international system and the global cycle of power changed the pattern of international competitions, conflicts and cooperation. For this purpose, these types of powers adopted specific strategies in important geopolitical fields. Afghanistan and its historical memory revealed the influence of the global cycle of power, especially the limitations and most importantly the vulnerability of the competition of great powers. In this article, we attempt to examine the relationship between the geopolitics of Afghanistan and the conflicting interests of the great powers in this country. This article sought to answer the question of how the great powers of the international system put important geopolitical areas in the focus of their national interests and the conflict of their interests causes insecurity in the target counties. The results of this research show that Afghanistan, as a country that has placed in the important geopolitical systems of the region, always was at the expose of the interventions of great powers. That is, Afghanistan's placement in various geopolitical systems that are of great importance to the great powers has always caused the interests of the great powers to clash and has brought Afghanistan to the scene of the wars of the great powers.

Keywords: Afghanistan, United States, geopolitics, Russia, China and geopolitical system

Dawat Academic Journal

Fourth year, volume

8 (spring 2023)

Received: 2023-05-10

Accepted: 2023-08-03

https://dawat.edu.af/d_r/scientific-and-research-journal.php

مقدمه

زمینه‌های تأسیس کشور افغانستان، در اواسط قرن هجدهم و همزمان با مرگ نادرشاه افشار و تحولات گسترده در قلمرو ایران، پدید آمد. احمدشاه ابدالی در سال 1747 حکومت افغان‌ها را که تشکیل شده از چند قبیله بود، برای اولین بار در قندهار پایه گذاری کرد. اهمیت ژئوپلیتیکی افغانستان پای بریتانیا را در این منطقه کشاند و نفوذ این کشور در افغانستان روز به روز پُر رنگ‌تر شد. سرانجام در سال 1919 افغانستان استقلال خود را از بریتانیا گرفت و به عنوان کشور مستقل اعلام وجود کرد. افغانستان از زمان استقلال خود مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهان قرار گرفت. با استقلال افغانستان رقابت‌های روسیه و انگلیس در این کشور آغاز شده و سیاست خارجی افغانستان در این مقطع از تاریخ متأثر از نقش قدرت‌های بزرگ و رقابت میان آنان رقم خورد. افغانستان زمانی در رقابت روسیه و انگلیس، زمانی دیگر در رقابت آمریکا و شوروی و زمانی دیگر هم در معرض رقابت‌های جهانی و منطقه‌یی به دلیل جایگاه مهم ژئوپلیتیکی اش قرار می‌گرفت.

با فروپاشی شوروی و خروج نیروهای این کشور از افغانستان، برای مدت کوتاهی افغانستان در محاق فراموشی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی اهمیت چندانی به افغانستان نداده و این کشور را فراموش کرد حادثه یازده سپتامبر و حوادث متعاقب آن باعث شد که افغانستان دوباره در کانون توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و این بار ایالات متحده آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم، جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان را مورد توجه قرار داده و به این کشور لشکر کشی نموده و به دنبال سقوط طالبان و ایجاد دولت جدید در افغانستان، برنامه‌های طولانی مدت برای حضور خود این منطقه ژئوپلیتیکی را در دستور کار قرار دهد. این حضور باعث ناخشنودی قدرت‌های بزرگ دیگر چون روسیه و چین شده و حضور پررنگ ایالات متحده را مغایر با منافع‌شان در منطقه و افغانستان ارزیابی نموده و به دنبال ایجاد چالش بر آمدند.

با شکل‌گیری تحولات در سیستم بین‌المللی و افول نسبی قدرت ایالات متحده آمریکا، قدرت‌های نو ظهور از جمله چین، روسیه، هند و برزیل به نوعی توانایی آمریکا را برای شکل‌دهی نظم جهانی دستخوش محدودیت می‌نمایند ایالات متحده آمریکا، به ویژه از سوی قدرت‌هایی مثل چین، مورد مخالفت و اعتراض جدی قرار گرفته که در تلاش است ساختارها و فرایندهای حکومت جهانی را تقویت و تحکیم نماید. (Terhalle, 2015 chapter 1) تحرکات روسیه و چین به عنوان قدرت‌های بزرگ سیستم بر مبنای ایجاد چالش علیه راهبردهای امنیتی آمریکا در تمام نقاط جهان از جمله افغانستان تعریف و ترسیم شد.

از دغدغه‌های اصلی این پژوهش روشن نمودن رابطه میان سیکل جهانی قدرت و درگیری قدرت‌های بزرگ در سرنوشت داخلی کشورهایی است که هر چند ارزش و اهمیت ژئوپلتیک دارند؛ اما این ارزش به جای بازتولید قدرت برای آن‌ها آسیب‌پذیری‌های راهبردی به دنبال دارد. در این راستا در سیاست بین‌المللی نوین و در دورانی که سیستم بین‌الملل در وضعیت گذار قرار دارد، افغانستان یکی از کانون‌های ژئوپلتیک سرزمینی است که بخشی از نبرد بزرگ ژئوپلتیک در این گستره صورت می‌گیرد. افغانستان نقطه پیوندی میان سه شبکه منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ؛ یعنی چین، روسیه و آمریکا قرار دارد. این درحالی است که قدرت‌های منطقه‌ای چالشگر چون ایران نیز در این ناحیه قرار دارد. از سوی دیگر قدرت‌های درحال رشد چون هند نیز به این گستره نیاز داشته و علاقه نشان می‌دهد. حضور هر کدام از قدرت‌های بزرگ در افغانستان به آن در کنترل جریان‌های ژئوپلتیک سرزمینی برتری می‌بخشد و بنابراین می‌تواند گذار را کنترل و یا مانع شود. از سوی دیگر قدرت‌های درحال ظهور و چالشگر نیز به این واقعیت آگاه هستند که کنترل نقاط پیوندی توسط آمریکا می‌تواند مانع گذار و تغییر نظم موجود باشد. در مجموع قرار گرفتن سیکل جهانی قدرت در وضعیت گذار و حضور آمریکا در یکی از کانون‌های مهم ژئوپلتیک سرزمینی، فشارهای ساختاری را بر آن افزون کرده است. در این راستا یکی از

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 5

مهم‌ترین پرسش‌ها این است که تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان چگونه است و چه پیامدهایی برای این کشور دارد؟ در پاسخ به پرسش اصلی این ایده شکل می‌گیرد که حضور هر کدام از قدرت‌های بزرگ در افغانستان و یا نفوذ آن‌ها می‌تواند باعث ایجاد چالش از جانب قدرت‌های بزرگ دیگر سیستم به دلیل تضاد منافع آن‌ها شده و در نتیجه افغانستان به عنوان یک کشور ضعیف میدان جنگ‌های نیابتی آن‌ها قرار خواهد گرفت. آزمون فرضیه این مقاله در ابتدا نظریات موجود در مورد ژئوپلیتیک و اهمیت آن را در راهبرد قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار داده و سپس از نظم نوین آمریکا محور و چالش‌های جهانی و منطقه‌یی آن به اختصار صحبت خواهد شد. در ادامه افغانستان و نظم‌های ژئوپلیتیکی جهانی و منطقه‌یی را بحث نموده و سرانجام تضاد منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان بررسی شده و در آخر هم نتیجه‌گیری آورده خواهد شد.

ادبیات پژوهش (پیشینه تحقیق)

به دلیل ماهیت آنارشیک بودن روابط بین الملل، قدرت‌های بزرگ، همیشه در تلاش و تقلای افزایش منافع خود به بهای کاهش منافع دیگران بوده است رقابت تنگاتنگ و بی‌امان برای رسیدن به قدرت بیشتر و کاهش سهم دیگران از قدرت در میان قدرت‌های بزرگ به امری رایج تبدیل شده. در حوزه قدرت‌های بزرگ، میرشایمر به نظریه رئالیسم تهاجمی و پیشینه‌سازی قدرت توسط قدرت‌های بزرگ می‌پردازد. (Mearsheimer, 2000) جرمی بلک از سیاست قدرت‌های بزرگ و نظم جهانی از 1500 به بعد و تقلای هژمون شدن، (Black, 2007) گریجیل از سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و تغییرات ژئوپلیتیکی سخن به میان می‌آورد. (Gryngiel, 2006) پول کندی مسئله ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و چرخه‌های موجود را در دستور کار خود قرار می‌دهد. (Kennedy, 1989) کلیمن از تقسیم قدرت در قرن 21 میان قدرت‌های بزرگ دیگر در نظم جهانی سخن به میان می‌آورد. (Aharon, 2015)

در حوزه رقابت قدرت‌های بزرگ در مناطق مهم ژئوپلیتیکی و افغانستان، راگر از بازیگران کلیدی آسیای مرکزی (Roger, 2010)، سیگانگو از رقابت نا متقارن روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و نبود حریف هم قامت (Tsygango, 2009)، استیفین از روابط چین و روسیه در آسیای مرکزی و مسائل ژئوپلیتیکی (Estephen, 2014) اندریا وایلز از راهبرد امنیتی و نظم جهانی آمریکا (Wivel, 2008) صحبت می‌کند. اهارون از قدرت‌های بزرگ و مسئله ژئوپلیتیک و مسائل بین الملل در جهان در حال موازنه‌سازی مجدد (Aharon, 2015) صحبت می‌کند. فیشمن از چالش ابر قدرت جدید برای آمریکا و جهان (Fishman, 2005) و مباحث آیکنبری در مورد تلاش چین و آمریکا برای نظم جهانی (Ikenberry, 2015) سخن رانده می‌شود.

در حوزه آمریکا و افغانستان احمد رشید از شکست دولت-ملت‌سازی در افغانستان (Rashid, 2008) کولی از جنگ‌های نا مقدس سیا در افغانستان و مسئله تروریسم بین الملل (Cooley, 2009)، سیت از قبرستان امپراطوری‌ها در افغانستان و وضعیت آمریکا در این کشور (Seth, 2009) سخن به میان می‌آورد.

در حوزه چالش‌های آمریکا در افغانستان از جانب قدرت‌های بزرگ، فلنگان از چالش‌های استراتژیک آمریکا و دستور العمل آمریکا در جهان و افغانستان (Flanagan, 2008) سخن به میان می‌آورد. اکبر زاده از چالش‌های آمریکا در سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه صحبت می‌کند که افغانستان هم در خاورمیانه بزرگ شامل است. (Akbarzadeh, 2011)

مروری بر ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که مناطق مهم ژئوپلیتیکی همیشه در معرض رقابت قدرت‌های بزرگ قرار دارد؛ اما آنچه که در این پژوهش بدیع است این است که در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان چگونه رقابت قدرت‌های بزرگ وجود دارد و همیشه هر کدام که دارای نفوذ بیشتر در این کشور شود، باعث ایجاد رقابت از جانب قدرت‌های بزرگ دیگر می‌شود.

بنیان‌های نظری و مفهومی

اصولا ژئوپلیتیک از مسائل اساسی و مهم در سیاست نوین بین الملل به حساب می‌آید. مفهوم ژئوپلیتیک که در زبان فارسی از آن به عنوان سیاست جغرافیایی یاد می‌شود به عنوان دانشی که از بطن علوم جغرافیایی سیاست برخاسته، مسیر طولانی داشته و مانند هر مفهوم دیگری توسعه یافته و حیاتی را در بستر زمان سپری کرده است. واژه ژئوپلیتیک ابتداء در سال 1899 م، توسط رودولف کیلن که تحت تأثیر کتاب «جغرافیای سیاسی» فردریک راتزل قرار داشت، ارائه شد. (صفوی، 1389: 2) مقصود کیلن از ژئوپلیتیک رابطه جغرافیایی طبیعی و زمین با سیاست بود. در نهاد این تعریف، اندیشه‌های امپریالیستی نهفته بود و به همین سبب تا بعد از جنگ سرد ژئوپلیتیک برای توصیف نزاع و مجادله جهانی بین شوروی سابق و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک به کار گرفته می‌شد. (مویر، 1379: 363-365)

ژئوپلیتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره رقابت امپریالیستی بین سال‌های 1870 و 1945 زمانی متولد شد که امپراطوری‌های رقیب در طی جنگ‌های متعددی که با یکدیگر داشتند، خطوط قدرت را مرتب کرده آن را تغییر داده و در آن تجدید نظر کردند. خطوط قدرت مورد نظر تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند. (Dalby, 1998: 15) این شبکه‌های امپریالیستی توسط قدرت‌های بزرگ و برای رسیدن به اهداف آن‌ها در جهان شکل گرفت. به عبارتی می‌توان گفت، ژئوپلیتیک در یک تعریف ساده می‌تواند این باشد که قدرت‌های بزرگ درگیر چه هستند، چه اقدام و عملی را انجام می‌دهند و آن‌ها در چه کاری بهترین هستند. (Klieman, 2015: 4)

زمانی که از ژئوپلیتیک صحبت به میان می‌آید، به دنبال دخالت دادن عوامل و فاکتورهای جغرافیایی و تأثیر آن قدرتمندی یک کشور هستیم. ژئوپلیتیک هم به عنوان عامل قدرتمندی یک کشور و هم به عنوان یک تهدید می‌تواند در نظر گرفته شود.

اصولاً ژئوپلیتیک بدنبال بررسی این موضوع است که چگونه فاکتورهای جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولت‌ها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران موثر است. (قاسمی، 1387: 4) به همین دلیل نیروهای بنیادین ژئوپلیتیک، جهان و نظام بین الملل را در سطوح مختلف شکل می‌بخشد و شکل دهنده سیستم بین الملل می‌باشد.

اهمیت ژئوپلیتیک با شروع قرن بیستم و ورود به قرن بیست و یک بیش از پیش خود را نشان داده و اهمیت آن در روابط نوین بین الملل آشکار شده است. گرچند در ابتدا مسئله ژئوپلیتیک چندان مهم جلوه نمی‌کرد؛ اما با ورود به قرن بیستم و تبدیل سیستم بین الملل به یک سیستم بسته سرزمینی که فضا برای توسعه سرزمینی بسیار محدود و غیر ممکن شد، به آن توجه بسیار شد. علاوه بر آن چرخه رقابت بین واحدهای بزرگ سیستمی به گونه‌ای بود که حفظ یا ارتقاء در آن، مستلزم توجه به جغرافیا و به بیانی، سلطه جغرافیایی بر مناطق مهم و راهبردی جهان بود. (قاسمی، 1390: 29)

جغرافیه‌دان و استراتژیست سیاسی نیکولاس اسپایکمن بر این باور بود که جغرافیا یکی از عوامل کلیدی در شکل‌دهی اولویت‌های سیاست خارجی به حساب می‌آید. ویژگی‌های اولیه منطقه جغرافیایی (دولت‌های در خشکی) موقعیت، توپوگرافی، اقلیم و منابع «انرژی» طبیعی شان هستند. تمامی این عوامل بر محیط سیاسی و فرهنگی-اجتماعی یک دولت تأثیر می‌گذارد. (Dhaka, 2005: 20) رشد و طبیعت این رشته مطالعاتی به خودی خود موضوع جنبه مکانی قرار گرفت. نهادینه شدن این رشته به تأسیس چندین مکتب فکری از قبیل مکتب آلمانی به رهبری کارل هوسهوفر، مکتب انگلیسی به رهبری هیلفرد مکنیدر، و بعداً مکتب آمریکایی به رهبری درجه دار هوایی السکاندر دی سورسکی، منجر شد. (Ibid)

پیشگامان نظریه ژئوپلیتیک

1- فریدریک راتزل: نخستین نظریه‌هایی که در رابطه با ژئوپلیتیک مطرح شده است، از جانب اندیشمندان نام آشنا بوده است که اهمیت ژئوپلیتیک را یاد آور شده اند. اولین اندیشمندی که در رابطه با ژئوپلیتیک نظر داده فریدریک راتزل است که به عنوان پدر جغرافیای سیاسی مدرن به حساب می‌آید. به گفته او سه ویژگی اساسی برای دولت وجود دارد- قلمرو، مردم و فضای زیستی که به پویایی‌های ژئوپلیتیکی دولت کمک می‌کند. او یک نظریه ارگانیک از دولت‌ها را شکل‌بندی کرد که براین فرض بنا شده بود که وجود سیاسی دولت شبیه موجود زنده همراه با فضا است و نیاز به فضای بزرگتر برای رشد دارد. (Dhaka, 2005: 23)

اصولا اندیشه ژئوپلیتیک آلمان از راتزل تا هاوسهوفر، نشانگر نیاز کشورهای بزرگ به گسترش مرزهای خود، دستیابی به فضای حیاتی، نیل به خودکفایی از نظر مواد خام، تأمین بازار برای کالاهای خود و نیازهای ناشی از رشد جمعیت بود و در این راستا فضای وسیع جغرافیایی با قدرت ملی مترادف گردید. (قاسمی، 1384: 164) به گفته راتزل، سیاست بین الملل تقلای دائم برای بقا است که در آن دولت‌ها به دنبال تطابق با شرایط محیطی‌شان هستند: دولت‌ها باید رشد کنند یا نابود شوند. رشد دولت‌ها بر سطح زمین می‌تواند با رشد گیاهان بر روی زمین مقایسه شود. ملت یک موجودیت زنده است که در طول تاریخ به طور فزاینده‌ای وابسته به زمینی بوده که در آن زیست می‌کرده است. (Dhaka, 2005: 33) بنابراین با نگاهی به ژئوپلیتیک آلمانی فضای بزرگ زیستی برای بشر از مسائل اساسی توسعه و پیشرفت به حساب می‌آید. بدون دلیل نیست که در طول تاریخ کشورهای با وسعت سرزمینی و فضای بزرگ جغرافیایی کمتر آسیب‌پذیر بوده و بیشتر نقش‌آفرینی فعال در مسائل بین‌المللی داشته‌اند.

2- آلفرد ماهان: دومین نظریه‌پرداز مهم دیگر ژئوپلیتیک آدمیرال آلفرد ماهان آمریکایی است. این افسر نیروی دریایی آمریکا «نیروی دریایی را به عنوان کلید قدرت

جهانی» مورد تأکید قرار می‌دهد. ماهان «توان دریایی» را اساس قدرت ملی می‌دانست و بیش از هر فرد دیگری به تئوری قدرت دریایی و استراتژی آن اهمیت داد و توانست در خط مشی نیروی دریایی آمریکا تغییرات مهمی ایجاد کند. (عزتی، 1380: 52) به نظر ماهان توفیق برخی از کشورها (مانند بریتانیا) در جای دادن خود بر تارک سلسله مراتب دولت‌ها مدیون همین عامل است. بنابراین او سلطه بر دریاها، به خصوص تنگه‌های راهبردی را برای وجود قدرت‌های بزرگ ضروری می‌دانست. از نظر ماهان موقعیت جغرافیایی نیم‌کره شمالی، کلید قدرت جهانی است و در داخل این نیم‌کره، اورآسیا مهم‌ترین جزء می‌باشد. (کوهن، 1387: 49) ماهان قدرت را محاصره شده از سوی یک قدرت دریایی تصور می‌کرد؛ زیرا قدرت‌های اقیانوسی همیشه دست بالا را خواهند داشت. وی معتقد بود که انگلیس به عنوانی یک کشور دریایی از چنین امکانی برخوردار بود. آمریکا نیز می‌توانست قدرت دریایی برتر باشد؛ زیرا از موقعیت جغرافیایی امنی برخوردار است و به دو اقیانوس راه داشته و از سایر کشورهای بزرگ به دور است. بنابراین از نظر ماهان آنچه که عامل قدرتمندی کشورها می‌شود تسلط بر دریاهاست که شاه‌رگ اقتصاد جهان به حساب می‌آید. تسلط بر دریا در دیدگاه ماهان کلیدی موفقیت و قدرتمندی دولت‌ها محسوب شده و آسیب‌پذیری آن‌ها را در مقابل کشورهای دیگر کاهش می‌دهد.

3- سرهلفورد مکیندر: سرهلفورد مکیندر یکی دیگر از نظریه‌پردازان مشهور ژئولیتیک است که سرآغاز همه بحث‌های ژئولیتیک قرن بیستم با نام او گره خورده است. به نظر مکیندر خشکی بزرگ اورآسیا دارای ناحیه‌ای غیر قابل دسترسی از سوی قدرت دریایی بود که نقش یک دژ را بازی می‌کرد که در طول تاریخ همیشه کانون فشار به اطراف خود بوده است. مکیندر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را جزیره جهانی نامگذاری کرد و محور مرکزی آن را هارتلند نامید. سپس نظریه خود را چنین بیان کرد که هرکس بر اروپای شرقی حکومت کند. حاکم قلب زمین و ناحیه محور خواهد بود. کسی که بر قلب زمین حاکم شود فرمانروای جزیره جهانی خواهد بود. کسی که بر جزیره جهانی حاکم شود

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 11

فرمانروای جهان خواهد بود. (کوهن، 1387: 49) او توجه داشت که اورآسیا (جزیره جهانی) دو سوم مساحت خشکی‌های زمین را در بر گرفته است و یک سوم دیگر از مساحت خشکی‌های زمین شامل قاره‌های آمریکا و استرالیا است. از این رو، جزیره جهانی را کلید تسلط بر جهان می‌دانست. (عزتی، 1380: 5)

ویژگی و شاخص اصلی مکیندر درک وسیع از تاریخ جهانی است. وی آسیای مرکزی را به عنوان ناحیه محوری تاریخ می‌داند که اسب سواران از آن ناحیه بر اروپا و آسیا مسلط گردیدند. او آسیای مرکزی را به عنوان سرزمین قلب که وسیع‌تر از ناحیه محوری بود، در نظر گرفت. این مدل براساس ارزیابی مجدد او از توانائی‌های دریایی بود. با این وجود ساختار اصلی مدل وی ثابت باقی مانده و اصولاً ترس از کنترل آلمان بر سرزمین قلب، هنوز نقطه اصلی توجه وی بوده است. (قاسمی، 1384: 163)

بعدها مکیندر نقطه قلب جهان را به صورت صریح‌تر تعریف نموده و باور داشت که قلب جهان منطقه‌ای وسیعی است که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و بخش مهمی از روسیه می‌شود. از نظر او قلب جهان بزرگ‌ترین دژ طبیعی جهان است و وضعیت دفاعی از جهت راهبردی در اختیار قلب جهان است. به عقیده مکیندر اطراف هارتلند (ناحیه محور) را دو ناحیه گرفته است: 1- هلال داخلی یا حاشیه‌یی که شامل سرزمین‌هایی است که پشت به خشکی ارآسیا و در کنار آب قرار دارند و قابل دسترسی قدرت دریایی هستند. 2- هلال خارجی یا جزیره‌ای که شامل بریتانیا، ژاپن و استرالیا است. (عزتی، 1382: 13)

4- نیکولاس اسپایکمن: نظریه‌پرداز دیگری که در رابطه با ژئوپلیتیک نظریات جالب و قابل توجه را ارائه می‌کند، نیکولاس اسپایکمن است. اسپایکمن ضمن نظریه هارتلند، نواحی اطراف هارتلند را که با عنوان هلال داخلی و خارجی مورد توجه مکیندر بود، «ریملند» نامگذاری کرده و برای این منطقه اهمیتی بیشتر از هارتلند قائل بود و در مقام رد یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در هارتلند، هلال داخلی است؛ زیرا

این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم ساخته و از منابع انسانی بیشتری برخوردار است. (عزتی، 1380: 16) اسپایکمن ابراز داشت که هرکس کنترل ریملند را بر عهده داشته باشد بر اورآسیا حکومت می‌کند و کسی که حاکم اورآسیا باشد، سرنوشت جهانی را کنترل می‌کند. (لورو-توال، 1380: 24)

دلیل اهمیت دادن اسپایکمن به ریملند در مقایسه با هارتلند از این جهت بود که به اعتقاد وی این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم می‌سازد و از طرف دیگر، بیشترین نیروی انسانی و سهولت ارتباطات در این بخش از جهان وجود دارد. (عزتی، 1371: 14)

در این مقاله می‌توان نظریه قلب زمین مکیندر و ریملند اسپایکمن را به عنوان بهترین چارچوب نظری اتخاذ کرد. دلیل آن این است که افغانستان بر اساس نظریات مکیندر و اسپایکمن در نقطه قلب یا در حاشیه قلب قرار گرفته و این ژئوپلیتیک افغانستان را مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار می‌دهد. در نتیجه رقابت قدرت‌های بزرگ برای تسلط در این سرزمین شکل خواهد گرفت و زمینه‌های جنگ نیابتی فراهم خواهد شد.

چند تمدنی است که از مرحله استیلا یک تمدن خاص عبور کرده و به مرحله کنش متقابل بین چند تمدن وارد شده است.

جایگاه افغانستان در نظام ژئوپلیتیکی نوین بین الملل

موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه افغانستان در تعریف ژئوپلیتیک منطقه نقش مهمی دارد و با تعبیرهایی مانند «چهار راه آسیا» و یا «هارتلند آسیا» از آن نام برده شده است. با توجه به گفته مکیندر که باور داشت در هر قاره نقطه‌هایی وجود دارد که کشورها سعی در کنترل آن دارند و تسلط بر آن را به مثابه تسلط بر قلب و مرکز همان قاره می‌پندارند. افغانستان از مناطقی است که امپراطوری‌های گوناگون تلاش در تسلط بر آن داشته اند. (حکمت نیا، 1384: 100) افغانستان کشور محصور در خشکی در قلب آسیا قرار گرفته و سه منطقه بزرگ جغرافیایی و فرهنگی را به هم مرتبط می‌کند: شبه قاره هند را به جنوب شرق، آسیای

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 13

مرکزی را به شمال، و فلات ایران را به غرب. جغرافیا ممکن است سرنوشت ساز نباشد؛ اما می‌تواند مسیر تاریخ افغانستان را برای هزارها سال به عنوان دروازه ورود مهاجمین به ایران یا آسیای مرکزی یا هند فراهم کند. (1: Barfield, 2010) این منطقه همیشه میدان برخورد و جنگ ارتش‌های مهاجم که گاهی توسط یکی و گاهی توسط دیگری حکومت می‌شد، بوده است. در قرن هفدهم و هجدهم، منطقه‌ای که به نام افغانستان شناخته می‌شود سه بار میان امپراطوری شبانید از بک در شمال، صفوی‌های امپراطوری فارس در غرب و امپراطوری مغول هند در شرق تقسیم شد. (24: Hopkins, 2008) دست به دست شدن افغانستان را در طول تاریخ توسط قدرت‌های بزرگ و کشورگشایان می‌توان شاهد بود. منازعه افغانستان نقطه کانونی تلاش و تقلا در مورد شکل دهی مجدد روابط سیاسی و اقتصادی در جنوب آسیا به دنبال سقوط امپراطوری بریتانیا در ابتدا و شوروی به دنبال آن دانست (27: Rabin, 2013). با توجه به مباحث نظری مکیندر که از قلب زمین صحبت می‌کرد و همچنین اسپایکمن که مسئله ریملند را مطرح کرد، افغانستان در یک تعریف در بطن هر دو نظریه قرار گرفته و پتانسیل این را دارد که صحنه کشمکش و منازعه میان قدرت‌های بزرگ و جستجوگران ژئوپلیتیک باشد.

از زمان ثبت واژه دولت حائل در فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد در سال 1883، پیرامون وضعیت حائل افغانستان در ساختار امنیتی منطقه اتفاق نظر وجود داشته است. تا قبل از استقلال، افغانستان در وضعیت حائل میان امپراطوری روسیه و بریتانیا در هند قرار داشته است و موقعیت دولت شبه مستقل مد نظر کوهن را ایفا کرده است. (McLachlan, 1997: 89) در حالی که در قرن نوزدهم افغانستان محل نزاع و رقابت بریتانیا و روسیه بود، در قرن بیستم نیز، پس از استقلال افغانستان در سال 1919 تا پایان جنگ جهانی دوم این رقابت تداوم یافت و در کنار این دو قدرت بزرگ، آلمان ضلع دیگر قدرت جهانی بود که بر وضعیت حائل افغانستان تأثیر گذار بوده است.

افغانستان معاصر به دلیل موقعیت حساس جغرافیایی و اهمیت ژئوپلیتیکی خویش تا کنون بارها هدف امواج گوناگون ژئوپلیتیکی قرار گرفته، و رقابت شرق و غرب را به خود دیده است. موقعیت جغرافیایی افغانستان مانند موقعیت سیاسی-اجتماعی آن، چهره‌ای غیر عادی داشته، چرا که نمی‌توان به طور روشن آن را در هیچ یک از تقسیمات سنتی منطقه‌ی آسیا قرار داد. راهیابی به آب‌های گرم جنوب و اقیانوس هند و هم‌چنین رسیدن به منابع بکر و دست‌نخورده افغانستان و از طرف دیگر راه دسترسی به هند، از جمله مقاصد بوده است که کشورهای قدرتمند به آن‌ها فکر می‌کردند. (عزتی، 1380: 40)

افغانستان در سیستم‌های منطقه‌ی قرار گرفته که از جهت ژئوپلیتیکی در طول تاریخ اهمیت فراوانی برای قدرت‌های بزرگ داشته و مخصوصاً در دوران جدید و با سربرآوردن چین و تجدید قوای روسیه و نظم هژمونیک آمریکا محور، از اهمیت فوق‌العاده برای ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ برخوردار بوده است. به همین دلیل لازم است که به طور مختصر به سیستم‌های ژئوپلیتیکی که افغانستان جزء آن‌ها به حساب می‌آید اشاره‌ای داشته باشیم.

1- افغانستان و سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

آسیای مرکزی بخشی از جاده افسانه‌ی ابریشم بود که از چین تا استانبول و روم کشیده می‌شد. (McCauley, 2002: 55) هرچند پس از فروپاشی شوروی، کشورهای آسیای مرکزی از سلطه روسیه رهایی یافتند؛ اما با بازپروری روسیه در جهان سیاست، دوباره آسیای مرکزی عموماً به عنوان منطقه نفوذ روسیه شناخته می‌شود. تشکیل کشورهای مشترک المنافع با محوریت روسیه باعث تثبیت برتری قدرت روسیه در این حوزه گردیده است. آسیای مرکزی یا ترکستان (سرزمین ترک‌ها) از اهمیت ژئوپلیتیکی قابل توجه‌ای برای قرن‌ها برخوردار بوده است. ترکستان اهمیت خود را با توسعه مسیر دریایی برای دسترسی به شرق چین از دست داد. امروزه، شرق آسیا دوباره اهمیت ژئوپلیتیکی خود را به دو دلیل به دست آورده است: یکی مسئله جنگ با ترور و دیگری وفور نفت و گاز طبیعی در این منطقه است.

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 15

(McCauley, 2002: 56) اگر قرار باشد روزی جریان نفت از خاورمیانه قطع شود، آسیای

مرکزی از اهمیت اقتصادی فوق العاده برای ایالات متحده برخوردار است.

افغانستان اهمیت خود را در سیستم جغرافیایی منطقه آسیای مرکزی به عنوان کریدور انتقال انرژی از آسیای میانه به کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا به دست می‌آورد. پیوستگی‌های فرهنگی و قومی این کشورها با افغانستان نیز می‌تواند نقش تأثیرگذار بر همکاری و نزدیکی این کشورها با افغانستان داشته باشد. آسیای مرکزی یک منطقه جدیدی است که به دنبال فرپاشی شوروی به وجود آمد و متشکل از پنج جمهوری ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، تاجیکستان و ازبکستان است. افغانستان نیز به دلیل مجاورت جغرافیایی و سایر درهم تنیدگی‌ها، در سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی و دیدگاه‌های هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن قرار می‌گیرد. براساس نظریه ژئوپلیتیک کوهن، کشورهای آسیای مرکزی از نظر انرژی در حد متوسط قرار دارند و جزو قلمرو ژئواستراتژیک بری محسوب می‌شوند. هم چنین قدرت ملی آن‌ها دارای بُردی با مقیاس محلی می‌باشند؛ اما بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، جنگ سرد و تغییر و تحولات به وجود آمده در نظام ژئوپلیتیک جهانی که به دلیل تغییرات قدرت صورت گرفته است، آسیای مرکزی یک منطقه دروازه و همچنین بخشی از کمر بند شکننده را شامل می‌شود. (گروهی از نویسندگان، 1393: 93)

افغانستان به عنوان چهار راه اتصال شهرهای مرکزی، جنوب و شرق و غرب آسیا به حساب می‌آید. (Hopkins, 2008: 157) این موقعیت ویژه اهمیت فوق العاده‌ای در آسیای مرکزی برای افغانستان اعطا می‌کند. مسیرهای تجاری و انتقال کالا و نفت گاز از افغانستان در کشورهای منطقه برای همه این کشورها مقرون به صرفه است. اهمیت افغانستان به عنوان منطقه مجاور سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی می‌تواند در موارد زیر خود را نشان دهد:

2- پروژه خط لوله گزتاپی: این پروژه برای کشورهای منطقه اهمیت فوق العاده دارد و حتی کشور پاکستان که معمولا خواهان افغانستان بی ثبات بوده است در این پروژه نیاز به افغانستان امن و با ثبات دارد. افغانستان به عنوان کریدور و دهلیزی است که خط لوله نفت و گاز از آن به کشورهای منطقه عبور می کند. بنابراین جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان برای انتقال نفت و گاز در منطقه اهمیت فوق العاده دارد.

3- نحوه تعاملات چین و روسیه در رابطه با اقدامات و اهداف استراتژیک ایالات متحده در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی. اقدامات و راهبردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، از جانب چین و روسیه دو رقیب ایالات متحده بدون پاسخ نمی ماند.

4- حل و فصل مناقشات قومی و قبیله‌ای افغانستان که می تواند به عنوان پتانسیل بسیار بالا در درگیر کردن کشورهای آسیای مرکزی عمل کند.

5- راه لاجورد و کاسا یک هزار از پروژه‌های بزرگ اقتصادی افغانستان و آسیای مرکزی است که افغانستان را از بنادر پاکستان بی نیاز می کند و این پروژه برای آسیای مرکزی نیز از اهمیت اقتصادی بالایی برخوردار است.

2- افغانستان و سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا

سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا یکی از شکننده ترین و بحران خیزترین مناطق جهان است. این منطقه به دنبال فروپاشی شوروی به دلیل ویژگی های استراتژیکی و انسانی که دارد به عنوان یکی از مناطق مهم در چارچوب نظام بین الملل نوین، شناخته می شود. این مجموعه هفت کشور هند، پاکستان، نپال، سریلانکا، بوتان، مالدیو و بنگلادش را پوشش می دهد و با حضور افغانستان در این مجموعه ژئوپلیتیکی، جمعیتی حدود 1/4 میلیارد نفر را در خود جای می دهد؛ اما به لحاظ شاخص های انسانی یکی از عقب مانده ترین مناطق جهان به شمار می رود. (صادقی، 1390)

جنوب آسیا عرصه بی ثباتی مداوم، جنگ های بزرگ و کوچک و اوضاع ناپسامان است. آنچه بنیادگرایی خوانده می شود - خواه در شکل اسلامی آن و خواه در شکل هندوئیسم آن -

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 17

در این منطقه رشد چشم‌گیری دارد. نفس این مسائل از جنوب آسیا یک حوزه خطرناک و مهم را به نمایش گذاشته و باعث شده است کلیه کشورهای جهان و همین‌طور نهادهای بین‌المللی نسبت به آن حساسیت نشان دهند. (سریع‌القلم، 1387: 214) به نظر می‌رسد ریشه بسیاری از نابسامانی‌های جنوب آسیا به اختلاف هند و پاکستان بر سر کشمیر مربوط می‌شود. بحران کشمیر نه تنها فرصت‌های توسعه‌ی بسیاری را از مردم شبه قاره هند سلب کرده است؛ بلکه مانع همکاری بین منطقه‌ی مؤثری در جنوب و جنوب غرب آسیا شده است. (شفیعی، 1382: 58)

در ساختار فضایی ژئوپلیتیکی که گلدشتین ارائه نموده است، افغانستان جزو منطقه جنوب آسیا قرار گرفته است. (Goldstein, 1999) هند، پاکستان و افغانستان از جمله مهم‌ترین کشورهای این سیستم محسوب می‌گردند. هرچند در این سیستم هند موقعیت مرکزی و به نسبت آن پاکستان و افغانستان موقعیت پیرامونی را دارند؛ اما چنانچه از مدل کانتوری و اشپیگل (قاسمی، 1384: 176) استفاده نمایم، کشورهای پیرامون شامل افغانستان و پاکستان و به تبع هند کشور مرکز خواهد بود و ایالات متحده نیز پس از 11 سپتامبر در مقام قدرت مداخله‌گر اصلی مطرح می‌باشد و قدرت‌های بزرگ سیستم به دنبال چالش‌گری با ایالات متحده بر می‌آیند.

منازعات منطقه‌ی در جنوب آسیا، همانگونه که در سطح منطقه‌ی به قطب‌بندی قدرت انجامیده است، مناطق همجوار را نیز به دلیل اصل مجاورت جغرافیایی دچار تسلسل بحران کرده است. منازعات داخلی به دلیل وجود دولت‌های فرومانده و شکاف‌های متعدد قومی و مذهبی، بلوک‌بندی قدرت در سطح منطقه‌ی و سرریز شدن بحران در سطح بینا منطقه‌ی به نوبه خود انگاره‌های جدیدی را در روند سیاست خارجی قدرت‌های فرامنطقه در برخورد با پویش‌های امنیتی در جنوب آسیا پدید آورده است.

عامل اصلی مداخله‌گر در جنوب آسیا، ایالات متحده آمریکا است که پس از رویداد 11 سپتامبر به صورت پایدار و مستقیم در منطقه حضور دارد. اهداف استراتژیک و منافع

حیاتی آمریکا در جنوب آسیا نظیر مهار چین و روسیه با حضور در این سیستم ژئوپلیتیکی و نیز اتحاد استراتژیک کابل-واشنگتن، در ورود افغانستان به سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا، نقش اساسی داشته است؛ زیرا استراتژی اولیه آمریکا در افغانستان افزون بر مسئله مبارزه با تروریسم، مهار قدرتهای بالقوه و معارض آمریکا نیز بوده است.

سیاست‌های منطقه‌ی ایالات متحده آمریکا در جنوب آسیا موارد زیر خواهد بود:

1- ایالات متحده در تلاش برای حل منازعات تهدیدآمیز افغانستان و پاکستان برآمده و آن‌ها را برای همسویی در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در منطقه مدیریت می‌کند. به تعبیری ایالات متحده به جای اینکه صرفاً افغانستان را در محراق توجه خود قرار دهد، سیاست‌گذاران جدید در واشنگتن روی مسئله «اف پک» یا افغانستان و پاکستان متمرکز شدند. علت آنهم قرار گرفتن 40 درصد از پشتون‌ها در افغانستان و پاکستان بود. (Bruki, 2011: 24)

2- تداوم مناقشات هند و پاکستان به صورت کنترل شده در دستور کار ایالات متحده است تا هند را کنترل نموده و اجازه عرض اندام این کشور را به عنوان یک قدرت بزرگ ندهد.

3- تثبیت حضور طولانی مدت در منطقه به دلیل نزدیکی با منطقه ژئوپلیتیکی چین و هند و همچنین اشراف بر موقعیت ارتباطی آسیای مرکزی.

افغانستان به عنوان کشوری که در سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا نیز قرار گرفته و از جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های قدرتهای بزرگ برخوردار است. حضور ایالات متحده آمریکا در افغانستان به نوعی کنترل منطقه ژئوپلیتیکی جنوب آسیا بوده و زمینه را برای تثبیت هژمونی این کشور هرچه بیشتر فراهم می‌کند.

3- افغانستان و سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه

شبکه استراتژیک خاورمیانه از حلقه‌های متمایز اما به هم مرتبط مختلفی شکل گرفته است. شبکه مذکور از اجزاء زیر تشکیل شده است: 1- حوزه شامات؛ 2- حوزه غربی؛ 3-

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 19

حوزه خلیج فارس؛ 4- حوزه جنوب غربی آسیا (پاکستان و افغانستان)؛ 5- ترکیه آسیای صغیر. (قاسمی، 1389: 65) در شکل‌گیری شبکه ژئوپلیتیکی خاورمیانه، دو گونه از متغیرهای اساسی دخیل می‌باشند که می‌توان در قالب متغیر بیرونی و متغیر درونی مفهوم‌سازی نمود که در نهایت تعامل بین آن‌ها در چارچوب منطقه‌های پنج‌گانه فوق‌الذکر، شبکه منطقه‌یی خاورمیانه را تشکیل می‌دهند. بخشی از این شبکه ناشی از کارکرد قدرت هژمونیک سیستم بین‌الملل و خارجی است که چرخه جهانی قدرت را نشان می‌دهد. در این میان حلقه خاورمیانه به شدت تحت تأثیر گفتمان قدرت و مداخله قدرت یا قدرت‌های خارجی شکل گرفته است. (قاسمی، 1389: 65)

با پایان جنگ سرد دولت‌های خاورمیانه در پذیرش نظم جهانی تک قطبی با چالش‌های فراوان مواجه شده است. انتظارات متنوع در ارتباط با منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفته بود. به گفته ساموئل هانتینگتن مسئله برخورد تمدن‌ها میان غرب و دنیای اسلام در این منطقه مستعد اشتعال بوده است. دولت ایالات متحده روی «دولت‌های سرکش» تمرکز کرده بود و بعد از یازده سپتامبر توجه به کمبود دموکراسی و رشد اسلام‌گرایی معطوف شده بود. پایان جنگ سرد در سال 1989 دولت‌های خاورمیانه و منطقه را در مجموع با چالش مواجه کرد. (Wivel, 2008: 103) سیاست ایالات متحده در دوران جنگ سرد نسبت به خاورمیانه بر مبنای رقابت دو قطبی با اتحاد شوروی شکل می‌گرفت؛ اما با فروپاشی شوروی منافع راهبردی ایالات متحده در نظم نوین جهانی به گونه‌ای دیگر تعریف شد. با مطرح شدن موج سوم دموکراتیزاسیون بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دولت‌های خاورمیانه تمایلی به تعقیب این مسیر نداشتند. ایالات متحده آمریکا در تلاش بر آمد تا با تعریف نظم نوین جهانی آمریکامحور، تعریفی جدید از خاورمیانه ارائه داده و مسئله دموکراسی‌سازی را در این کشور برای تأمین منافع خود در دستور کار قرار دهد.

به باور بوزان، غرب آسیا یک منطقه بسیار مهم ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک است که همواره محل کشمکش و منازعه بوده است. درهم تنیدگی امنیت اعضای این جامعه به

نحوی است که هر تحولی در بخشی از آن امنیت سایر اعضا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خاورمیانه امروز، خاورمیانه‌ای نا امن و پر التهاب است. ذخایر عظیم انرژی این منطقه را به صحنه رقابت و ستیز بازیگران بزرگ سیستم و منطقه‌یی تبدیل کرده است. این منطقه در برگیرنده تمام دولت‌های عرب به اضافه ایران، ترکیه و اسرائیل است. افغانستان با این سیستم ژئوپلیتیکی پیوند محکم و ناگسستنی دارد. قرار گرفتن خاورمیانه بین دو گستره ژئو استراتژیک غرب و شرق به آن اهمیت بسیاری در چرخه جهانی قدرت بخشیده است. (قاسمی، 1389: 66)

خاورمیانه از جمله سیستم ژئوپلیتیکی مهم منطقه ای است که مخصوصا بعد از 11 سپتامبر اهمیت بیشتری یافته است. به دلیل اینکه این منطقه سرشار از منابع نفت و گاز است، قدرت‌های بزرگ همیشه برای داشتن این منطقه ژئوپلیتیکی درگیر رقابت‌های بی‌امان بوده اند. در طرح خاورمیانه بزرگ که در ماه ژوئن 2004 با عنوان «مشارکت برای پیشرفت» توسط هشت کشور صنعتی جهان در سی آی‌لند ایالت جورجیا مورد پذیرش واقع شد، افغانستان و پاکستان هم در دایره این تعریف جدید قرار می‌گرفت. خاورمیانه یکی از مناطقی است که با توجه به شرایط داخلی و ساختار نظام بین الملل، با یک نا امنی فراگیر و همه جانبه دست به گریبان است. تاریخ امنیتی خاورمیانه روایت گر بی ثباتی، نا امنی، بحران و تعارض است. گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، رشد تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی، ستیزه‌ها و اختلافات درونی، شکاف‌های قومی-قبیله ای، افزایش خشونت‌گرایی، کاهش رفاه، افزایش بیکاری و جنگ‌های پیچیده نیابتی سبب بحرانی شدن این منطقه شده است. (قدسی، 1397: 2) قرار گیری افغانستان در تعریف جدید از خاورمیانه تحت عنوان خاورمیانه بزرگ، این کشور را در سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه قرار داده و تحولات خاورمیانه بر این کشور و تحولات این کشور بر خاورمیانه تأثیر گذار خواهد بود. خاورمیانه به دلیل عواملی چون نفت و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه معمولا مداخلات قدرت‌های بزرگ را با خود داشته است. در سال‌های اخیر مخصوصا بعد از 11 سپتامبر، ایالات متحده

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 21

همیشه رویکرد امنیت هژمونیک را در خاورمیانه مطرح کرد. براین اساس با افزایش حضور نظامی خود به براندازی رژیم‌های طالبان و صدام در افغانستان و عراق مبادرت ورزید. ایالات متحده آمریکا به عنوان متغیر مداخله‌گر نقش مهمی در شکل‌دهی ترتیبات امنیتی این منطقه بازی می‌کند. اهمیت ژئوپلیتیکی، ژئو اکونومیکی و ژئو کالچری خاورمیانه، همواره ابرقدرت‌ها را به این منطقه کشانیده است.

بهانه خطر تروریسم و بنیادگرایی در فردای پس از 11 سپتامبر باعث حمله ایالات متحده به افغانستان و بعدها به عراق گردید. این اقدامات بعداً توانست حمایت جامعه جهانی را نیز به دست آورد. همچنین اقدامات غربی‌ها در خاورمیانه باعث تحریک احساسات ضد آمریکایی و غربی در این منطقه گردیده است. ایالات متحده می‌کوشد تا با گسترش حد اکثری مرزهای خاورمیانه منطبق با مرزهای ژئوپلیتیکی جهان اسلام بتواند با استراتژی‌های مشخص در مدیریت و کنترل موثر این منطقه اقدام نماید.

اهداف ایالات متحده در خاورمیانه بزرگ‌تر شامل موارد زیر می‌شود:

1- تضمین امنیت اسرائیل و انزوای ایران؛

2- تضمین امنیت صدور نفت؛

3- پیشبرد فرایند صلح خاورمیانه؛

4- استراتژی آمریکا در جنگ علیه تروریسم؛

5- دموکراتیزه کردن خاورمیانه و الزام به رعایت حقوق بشر؛

6- جلوگیری از گسترش تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی.

اهداف فوق‌الذکر ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه و کشور افغانستان، قدرت‌های بزرگ سیستم مثل چین و روسیه را تحریک می‌کند تا برای تأمین منافع خود و گسترش حوزه نفوذ، جلو تحرکات آمریکا را گرفته و ایجاد چالشگری در مقابل سیاست‌های ایالات متحده داشته باشد.

یازده سپتامبر و راهبرد جدید نظامی-امنیتی ایالات متحده آمریکا

ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین الملل، تأثیر مستقیمی بر استراتژی کشورها از جمله هژمون به عنوان کارگزار نظم سیستمی بر جای خواهد گذاشت و نوع مرزبندی‌ها، سازوکارهای کنترل خاصی را ضروری می‌سازد. حال با شکل‌گیری ژئوپلیتیک نوین، استراتژی ایالات متحده نیز متحول گردید. (قاسمی، 1390: 408) حادثه یازده سپتامبر درست زمانی اتفاق افتاد که ایالات متحده آمریکا به عنوان کشور هژمون و کنترل‌کننده سیستم محسوب می‌شد. این حادثه قدرت هژمونی آمریکا را زیر سوال برده و برای این کشور ناکامی بسیار بزرگی به حساب می‌آمد. حادثه یازده سپتامبر پایان دوره گذار در نظام بین الملل بود؛ زیرا با خلق و ایجاد دشمن جدیدی به نام تروریسم زمینه را برای بهره‌برداری آمریکا از این دشمن و مداخله در نظام بین الملل فراهم ساخت.

حضور ایالات متحده آمریکا در افغانستان که در ابتدا به بهانه مسئله مبارزه با تروریسم بود، به مرور اهداف جانبی این کشور در این حضور مورد توجه قرار گرفت. هدف اصلی و کوتاه‌مدت ایالات متحده مبارزه با تروریسم عنوان شد؛ اما آمریکا به این مسئله بسنده نکرد و اهداف بلند مدت از قبیل تثبیت هژمونی، محاصره ایران، سد نفوذ روسیه و چین و تغییر در فرهنگ مردم افغانستان را در دستور کار خود قرار داد.

لحظه تصمیم‌گیری کاخ سفید در واکنش به رخداد وحشتناک حادثه یازده سپتامبر 2001، سرآغاز تحول عمیق در مناسبات ساختار نظام بین المللی و به ویژه دگرگونی سیاست جهانی، منطقه‌یی و کشوری ایالات متحده گردید. سیاست مداران کاخ سفید در واکنش به حادثه مرگبار، اقداماتی را روی دست گرفت که پس از دهه هشتاد تا کنون، سیاست خارجی این کشور را در منطقه و افغانستان متحول ساخت؛ پاکستان و افغانستان و منطقه جنوب شرق آسیا به طور جدی در دستور کار سیاست خارجی کاخ سفید قرار گرفت. هر دو کشور افغانستان و پاکستان به عنوان میزبان و محل برنامه ریزی شبکه القاعده و

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 23

متحدینش که در حادثه یازدهم سپتامبر متهم ردیف اول بودند، از اهمیت جدی در سیاست خارجی آمریکا و ناتو قرار گرفت.

آمریکا توانست با طرح خطر تروریسم به عنوان مفهوم سامان‌بخش استراتژی و رفتار خارجی خود، با جذب افکار عمومی داخلی، متحدین خود را حول محور خطر تروریسم بسیج نماید. مبارزه با تروریسم علی‌رغم وحدت داخلی آمریکا، در صحنه بین‌الملل نیز از کار ویژه‌های خاصی بهره‌مند گردید؛ به گونه‌ای که آمریکا توانست با این شعار خود را به عنوان یک هژمون به جامعه جهانی معرفی نماید. شاید این مسئله در ابتدا مهم‌ترین همکاری و اشتراک نظر میان ایالات متحده و رقیب دیرینه‌اش روسیه بود.

برنامه‌ریزی ایالات متحده برای امضای قرار داد همکاری‌های استراتژیک و قرارداد همکاری‌های امنیتی و دفاعی با افغانستان حاکی از برنامه‌ریزی طولانی‌مدت و حضور به مدت نامعلوم در افغانستان بود. طرح‌ریزی برای حضور طولانی‌مدت در منطقه برای تثبیت هژمونی و کنترل رقبا باعث حساسیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و قدرت‌های بزرگ سیستم را وادار به واکنش نشان دادن و ایجاد چالشگری با ایالات متحده نمود.

روسیه و ژئوپلیتیک‌گرایی

فرهنگ استراتژیک هر کشور تحت تأثیر دو عامل کلیدی شکل می‌گیرد: نخست محیط استراتژیک آن و دوم ویژگی‌های فرهنگی خاص آن کشور. منظور از محیط استراتژیک، شرایط و وضعیت پیرامونی، منطقه‌ای و بین‌المللی یک کشور است. مراد از ویژگی‌های خاص فرهنگی یک ملت، تجارب تاریخی، جغرافیا، ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها، عادات، نمادها و الگوهای رفتار آن ملت است.

فرهنگ استراتژیک روسیه را باید از دل تاریخ و جغرافیای پهناور این کشور و همه حوادث و رخدادهایی استخراج کرد که بر سر مردمان این سرزمین آمده و در حافظه پنهان آن‌ها پنדהا، اندرزها، ترسها و آرزوهای فراوانی را جا داده است. عناصر فرهنگ استراتژیک روسیه را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد:

1- ژئوپلیتیک محوری: موقعیت جغرافیایی همیشه عنصر کلیدی و تعیین کننده در تهدیدات و فرصت‌های روس‌ها بوده و نقش بسیار مهمی در زندگی و سرنوشت آن‌ها ایفا کرده است. نگرش ژئوپلیتیکی در فرهنگ سیاسی آن‌ها بسیار قوی است. حفظ یکپارچگی سرزمینی و گسترش قلمرو، یکی از دغدغه‌ها و اولویت‌های اصلی روس‌ها در همه زمانها بوده و برای این منظور، هزینه‌های نظامی گسترده ای صرف شده است. روسیه ای که در طول قرون متمادی به عنوان یک قدرت تأثیر گذار در عرصه روابط بین الملل بود، بعد از پایان جنگ سرد در موقعیتی قرار می‌گیرد که ایالات متحده هرچه بیشتر به دنبال تنگ‌تر کردن حلقه منافع ژئوپلیتیکی این کشور برآمده و وارد حیات خلوت روسیه می‌گردد. در سال 1994، دولت کلینتون سیاست خارجی «گسترش» را در دستور کار خود قرار داده و از گسترش دموکراسی و نظام سرمایه داری در جهان صحبت می‌کند. (Wivel, 33 : 2008) چنین تحولاتی مخالف ژئوپلیتیک محوری روسیه بود که سال‌ها برای آن قربانی داده بود و در رأس سیاست خارجی خود قرار داده بود. برای روسیه مرزهای وسیع و وسعت سرزمینی اش هویت فرهنگی و بین المللی اش را تعریف می‌کند. (Trenin, 11 : 2002)

2- نظامی‌گری: بین قدرت نظامی و گرایش به مسائل ژئوپلیتیکی از سوی رهبران روسیه همیشه رابطه مثبت وجود داشته و این دو همدیگر را در راستای ارتقای امنیت کشور و مقابله با تهدیدها علیه آن تقویت و بازتولید کرده اند. به گفته نویسنده روسی «ما یک فرهنگ نظامی‌گرا داریم. روس‌ها مردمان جنگ هستند. ما تاریخ غیر از این نداریم. یا در حال آماده کردن خود برای جنگ بوده‌ایم و یا در جنگ بوده‌ایم. روس‌ها با وجود تجارب فراوان تاریخی مانند جنگ افغانستان، محدودیت‌های قدرت روسیه و الزامات عصر کنونی، هنوز هم در بازی‌های ژئوپلیتیکی و استفاده از قدرت نظامی، عمل‌گراتر بوده است. (شاپوری، 1398: 67)

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 25

3- **موقعیت تاریخی در نظام بین الملل:** به تعبیر استفن کوتکین روسیه همیشه یک قدرت بزرگ نسبتاً ضعیف در نظام بین الملل بوده است. شکست‌ها و پیروزی‌های که روس‌ها در جنگ‌ها در طول تاریخ داشته اند، باعث شده تا روس‌ها از یک سو تمایل به ایفای نقش قدرت بزرگ در نظام بین الملل داشته باشد؛ اما از سوی دیگر توان کافی برای ایفای چنین نقشی را نداشته باشد. این مسئله به دوگانگی در سیاست خارجی روسیه انجامیده و بسیاری از مسائل این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. (شاپوری، 1398: 67)

روسیه علی‌رغم حکومت ضعیف و اقتصاد ورشکسته، به دلیل جایگاه ژئوپلیتیکی منحصربفردش در آسیای مرکزی از قدرت‌های اساسی و اصلی در نظام بین الملل به حساب می‌آید. (Trenin, 2002: 29) روسیه در فضای پس از فروپاشی شوروی به عنوان یک قدرت بزرگ سنتی عمل می‌کند که در تلاش است تا به نوعی بار دیگر بر بسیاری از بخش‌های اتحاد شوروی سابق سلطه پیدا کند. تلاش‌های روسیه بر این مسئله متمرکز است که جایگاه خود را در نظام بین الملل به عنوان یک ابر قدرت در کنار آمریکا دو باره زنده کند و موقعیت از دست رفته خود را دوباره اعاده کند. (بیسلی و دیگران، 1393: 139)

تقابل استراتژیک آمریکا و روسیه در سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی به شمول افغانستان در یک مقطعی از تاریخ مورد فراموشی قدرت‌های بزرگ قرار داشته و شاهد هیچ‌گونه رقابت برای نفوذ در این مناطق میان قدرت‌ها بزرگ سیستم نیستیم. این مقطع از تاریخ دهه 1990 میلادی است که نه ایالات متحده تمایلی به آسیای مرکزی و افغانستان دارد و نه روسیه این توان را دارد که در این مناطق نقش آفرینی داشته باشد. حادثه 11 سپتامبر باعث می‌شود که این منطقه دوباره در کانون توجه قدرت‌های بزرگ مثل روسیه و آمریکا قرار گرفته و جنگ‌های نیابتی را در این کشورها آغاز کنند.

ایالات متحده به فکر نفوذ در آسیای مرکزی با تأمین حمایت اقتصادی از کشورهای تازه استقلال یافته قرار می‌گیرد. اما جنگ ایالات متحده با ترور که از افغانستان آغاز شد،

نفوذ آمریکا را در منطقه با تأسیس پایگاه نظامی در قرقیزستان و ازبکستان کاملاً تثبیت کرد. (Ibid) این جنگ نیروهای آمریکای آمریکا را در قلب آسیای مرکزی آورد. (Kleveman, 2004: 2) ایالات متحده به صورت فعال مسئله استراتژیک پروژه خط لوله انتقال نفت و گاز را از خزر در دستور کار خود قرار داد. (Ibid) همچنین واشنگتن به صورت فعالانه به دنبال نفوذ در قفقاز جنوبی از طریق همکاری اقتصادی و نظامی با گرجستان و آذربایجان بر آمد. (Kuzio, 2002) این حقیقت که نخبگان سیاسی دولت‌های جدی اورآسیا در تلاش تأسیس حاکمیت و دوری از تسلط روسیه بودند، تعقیب اهداف ایالات متحده را در منطقه تسهیل می‌کرد. (Kanet, Raquel 2010: 81)

روسیه به عنوان بازیگر اصلی در منطقه به حساب می‌آید. پنج کشور جدا شده از اتحاد شوروی - قزاقستان، قرقیزستان، تاجکستان، ترکمنستان و ازبکستان - و کشورهای جنوب قفقاز به عنوان حیات خلوت روسیه به حساب می‌آیند. این کشورها از شوروی جدا شده اند و حضور هر بازیگر دیگر خارج از منطقه برای روسیه افت پرستیژ را در نظام بین الملل به وجود می‌آورد. واقعیت مجاورت جغرافیایی و ناسازگاری بخشی از اهداف سیاسی ایالات متحده با منافع نخبگان سیاسی کشورهای منطقه، شانس روسیه را برای بازیگری در این منطقه افزایش می‌داد. (See Kanet and Raquel, 2010:81) فدراسیون روسیه توانست در مقابل آمریکا پیروز میدان بیرون شده و نقش خود را به عنوان کنشگر خارجی مسلط در تمام این منطقه توانست بازی کند. در «بازی بزرگ جدید» برای نفوذ در آسیای مرکزی دولت‌های محلی صرفاً ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ نبودند؛ بلکه رهبران محلی با استفاده از منابع انرژی و موقعیت مهم ژئوپلیتیکی و عوامل دیگر شان توانستند به نفع خود بهره برداری نموده و انتخاب کننده یکی از قدرت‌های بزرگ برای ائتلاف باشند.

تا زمان حادثه تروریستی یازده سپتامبر سال 2001 نشانه‌های از اختلاف میان روسیه و ایالات متحده بسیار کم‌رنگ بود؛ اما بعد از حادثه یازده سپتامبر سال 2001، روابط روسیه و آمریکا تحت الشعاع تعارض منافع این دو کشور در منطقه قرار گرفت. سیاست خارجی

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 27

پوتین و همفکرانش این بود که روسیه را بار دیگر به عنوان قدرت بزرگ تأثیر گذار در مسائل نظام بین الملل معرفی نموده و نقش فعال در منطقه داشته باشد و جلو نفوذ ایالات متحده را در منطقه حیات خلوت خود بگیرد.

حضور آمریکا در آسیای مرکزی اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه است. هدف دراز مدت و کلان امریکا این که با ورود به حیات خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی با ترکیب‌های متفاوتی از ایران، روسیه، هند و چین و برخی دولت‌های آسیای مرکزی جلوگیری کند. در دوران بوش پسر و روی کار آمدن نومحافظه‌کاران، این نگرش شدیدتر می‌شود. به نظر نومحافظه‌کاران حاکم بر آمریکا، ایالات متحده باید از قدرت نظام خود به صورتی پیش‌گیرانه و در جهت مقابله با حملاتی که ممکن است در آینده علیه آمریکا رخ دهد، استفاده کند. آن‌ها می‌گویند، نیت مخالفان آمریکا مشخص است، قبل از آن که آن‌ها توانایی لازم ضربه زدن به آمریکا را پیدا کنند، باید با توسل به قدرت نظامی و حتی در صورت لزوم استفاده از جنگ افزارهای هسته‌ای توان آن‌ها را در هم کوبید. (Kaplan & William, 2003: 79)

روسیه به عنوان وارث اصلی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع، منافع خاصی دارد و به گونه تقریبی بدون رقیب است. رویکرد کلی و اساسی روسیه در کل منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع حفظ انحصاراتی است که از زمان شوروی برای این کشور باقی مانده است. این انحصارات اقتصادی شرایطی را برای روسیه فراهم می‌آورد که هم رفتار جمهوری‌های بازمانده از شوروی را کنترل نماید و هم اینکه حد اکثر منافع را برای روسیه به دست آورد. این انحصارات در سه بخش اصلی انرژی، ارتباطات و حمل و نقل جمع شده است.

ایده اورآسیاگرایی روسیه در قالب طرح «اورآسیایی بزرگ» نوعی تقابل استراتژیک با ایده «آسیای مرکزی بزرگ» آمریکاست. دیدگاه آمریکایی، آسیای مرکزی بزرگ‌تر علاوه بر جمهوری‌های سابق شوروی؛ شامل افغانستان، پاکستان و هند نیز می‌شود. مفهوم آسیای

مرکزی بزرگ را نخستین بار در سطح اکادمیک «فردریک استار» ریاست موسسه تحلیل آسیای مرکزی و قفقاز وابسته به دانشگاه جانز هاپکینز آمریکا در سال 2005 مطرح کرد. در چهارچوب این مفهوم، مرزهای جغرافیایی منطقه آسیای مرکزی، تعریفی فراختر یافت و در این چهارچوب کشورهای آسیای مرکزی و شمال شرق ایران (بخشی از خراسان بزرگ تاریخی، افغانستان و سین کیانگ) به عنوان یک مجموعه واحد جغرافیایی و فرهنگی تحت عنوان «آسیای مرکزی بزرگ» تعریف گردید. (کالچی، 1394: 332) این مفهوم، بر خلاف بسیاری از طرح‌ها و نظریه‌های علمی و دانشگاهی، صرفاً در یک حد یک بحث جذاب و چالش برانگیز علمی باقی نماند؛ بلکه با حمایت دولت و وزارت امور خارجه آمریکا، جنبه عملیاتی به خود گرفت. به مرور دولت جورج بوش آن را عملاً به آسیای مرکزی و جنوبی تبدیل کرد.

بنابراین، مشخص می‌شود که روسیه، چین و آمریکا رقبای اصلی موجود در منطقه آسیای مرکزی هستند که هر کدام با استفاده از ابزارهای خاص خود در صدد تعاریف متعدد از آن بر می‌آیند. مقامات روس بر این باور هستند که هدف واشنگتن از برقراری روابط با کشورهای منطقه، رشد اقتصادی این کشورها نه؛ بلکه اجرای اهداف ژئوپلیتیک و ایجاد آسیای مرکزی بزرگ است.

گلسانا تولیپ برگانوا پژوهشگر بنیاد نخستین رئیس جمهور قزاقستان در این مورد می‌گوید: نظریه آسیای مرکزی بزرگ می‌تواند به عنوان یک بنیان ایدئولوژیکی و مفهومی نگریسته شود: ... این طرح یک ماتریکس (مبدأ) استراتژیک در آسیای مرکزی، خزر و افغانستان است که ایالات متحده در چهارچوب آن در صدد اتصال ژئوپلیتیک محلی و تحولات سیاسی-نظامی و نیز ژئواکونومیک در مسیر دلخواه و مورد نظر خود است. در حقیقت طرح آسیای مرکزی بزرگ از نظر گسترش ژئوپلیتیک همانند طرح خاورمیانه بزرگ است. (Tulepbegenova, 3: 2009)

افغانستان: محور اصلی و حلقه اتصال طرح آسیای بزرگ

افغانستان به عنوان کشوری که حلقه اتصال کشورهای آسیای مرکزی با آسیای جنوبی به حساب می‌آید و برای قدرت‌های بزرگ از اهمیت فراوان برخوردار بوده و این کشور را در سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی قرار می‌دهد. به گفته دانشمند روسی، افغانستان از جهت اقتصادی اهمیت خاص ندارد، اهمیت آن در جایگاه ژئوپلیتیکی این کشور قرار می‌گیرد. افغانستان و آسیای مرکزی از اهمیت ژئوپلیتیکی بزرگ برخوردار است. (McCauley, 2002: 19) برای فهم افغانستان و آسیای مرکزی باید ارتباط این دو منطقه را به خوبی مورد بررسی قرار داد. از دیدگاه سیاست‌گذاران آمریکایی، افغانستان هیچ‌گونه پیوند ژئوپلیتیکی مؤثری با آسیای مرکزی و آسیای جنوب ندارد و از این رو، طرح آسیای بزرگ به یکپارچگی ژئوپلیتیکی این سه بخش کمک می‌کند و افغانستان را پس از چند سده انزوای ژئوپلیتیکی خارج می‌کند. از سوی دیگر، تضمین حضور نظامی دراز مدت ایالات متحده در آسیای مرکزی و افغانستان نیازمند ایجاد زیر ساخت‌های مناسب اقتصادی به ویژه تضمین امنیت خطوط انتقال انرژی است. از دیدگاه ایالات متحده، تحقق این امر بدون همکاری نزدیک سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی با افغانستان ممکن نیست. به همین دلیل، ایالات متحده طی سال‌های اخیر، در چهارچوب طرح آسیای مرکزی بزرگ به شدت کشورهای آسیای مرکزی و نیز هند و پاکستان را ترغیب به گسترش همکاری با افغانستان کرده است. (کالجی، 1394: 345)

در آستانه عملیات نظامی به رهبری اولیه آمریکا و سپس ناتو در افغانستان، دولت‌های آسیای مرکزی نگرش‌های پیچیده‌ای در برابر افغانستان به کار گرفتند. از یک سو، آن‌ها در رابطه با سرایت بالقوه بی‌ثباتی کنونی افغانستان در قالب حمله جنبش اسلامی ازبکستان به تاجیکستان در سال 1999 و قرقیزستان در سال 2000 نگران بودند و از سوی ترکمنستان و ازبکستان به دنبال نوعی سازگاری با رژیم طالبان در افغانستان بودند. (Kassenova, 2014: 3) با این وجود، پس از تشکیل دولت موقت و شکل‌گیری ثبات

نسبی، تمام پنج دولت آسیای مرکزی چندین نشست بین المللی برای افغانستان امن و با ثبات به راه انداختند. این نشست‌ها دو مزیت مهم در پی داشت: نخست، کشورهای آسیای مرکزی می‌توانستند به منابع اقتصادی، سیاسی و نظامی خارجی دسترسی پیدا کنند؛ دوم، با توجه به نبود بستر مستقل سیاسی میان کشورهای آسیای مرکزی، این دولت‌ها می‌توانستند این چارچوب را برای آغاز و افزایش همکاری‌ها میان خودشان به کار برند (Kassenova, 2014: 17). اهمیت افغانستان برای کشورهای آسیای مرکزی مزیت‌های اقتصادی فراوانی را می‌تواند نشان دهد. عدم دسترسی کشورهای جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز به آب‌های آزاد، باعث شد تا به گونه ای وابستگی به کشورهای مسیر انتقال پدید آید که افغانستان از این گونه کشورها محسوب می‌شد و برای آسیای مرکزی اهمیت فراوان داشت. ضمن اینکه ظرفیت‌های مشترک فرهنگی و زبانی کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان را نزدیک به هم قرار می‌دهد. به همین دلیل آسیای مرکزی و افغانستان در یک سیستم ژئوپلیتیکی قرار گرفته و برای قدرت‌های بزرگ از اهمیت فراوان برخوردار است.

سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا و تقابل منافع آمریکا و روسیه

جنوب آسیا به عنوان یک سازه ژئوپلیتیکی که هند هسته آن به حساب می‌آید، با یک مجموعه پیچیده امنیتی شامل جنگ‌های چریکی در کشمیر، رقابت تاریخی-سرزمینی-موشکی و هسته ای هند با پاکستان، رقابت شدید سیاسی-نظامی و اقتصادی هند و چین و گسترش تروریسم و بنیادگرایی افراطی مواجه است که حل این مسائل برای ابر قدرت هژمون دشوار و چالش‌زا است و در بلند مدت ناپایداری نظام تک قطبی را به دنبال خواهد آورد. (شفیعی، 1388: 196)

براساس نظریه باری بوزان جنوب، آسیا نمونه روشنی از یک مجموعه امنیتی است که پیرامون رقابت هند و پاکستان شکل گرفته است و افغانستان مرز آن را با مجموعه امنیتی خاورمیانه مشخص می‌کند. (Buzan, 2012: 54) هند و پاکستان رقابتی را که دهه‌ها طول کشیده است به افغانستان گسترش می‌دهند، طوری که وضعیت کنونی و آینده، بیشتر از

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 31

رقابت‌های آسیای جنوبی ریشه گرفته است و در آینده نیز از آن ریشه خواهد گرفت. در نتیجه، عنصری حیاتی برای درک پویایی روابط هند و پاکستان و موقعیتی که افغانستان در این رابطه قرار گرفته، فهم این تعارض گسترده است. (Mitton, 2014: 356-357)

بعد از سال 2001 ایالات متحده شدیداً در این منطقه فعال بوده و در نتیجه این حضور نقطه کانونی نظم منطقه ای در این سرزمین محسوب می‌شود. ایالات متحده به عنوان اصلی‌ترین قدرت مداخله‌گر در منطقه در مدت 20 سال گذشته بوده که قادر به تضمین امنیت و ساخت‌بندی دیپلماسی منطقه بوده است. اما موفقیت چندانی را در این راه به دست نیاورده و حال به دنبال عقب‌کشیدن است. این عقب‌کشیدن ورود بازیگران دیگر را به دنبال دارد. (Rynning, 2017: 2) جنوب آسیا از سیستم‌های ژئوپلیتیکی است که برای قدرت‌های بزرگ از اهمیت فراوان برخوردار بوده و همیشه یک قدرت بزرگ در اینجا حضور داشته و زمینه رقابت و چالشگری برای قدرت‌های بزرگ دیگر در این منطقه فراهم بوده است. قدرت‌های بزرگ همیشه در تلاش برای تسلط در این منطقه ژئوپلیتیکی بوده است تا اینکه بتواند اهداف و منافع خود را در منطقه به خوبی دنبال کند. در جنوب آسیا دو قدرت مهم هسته‌یی هند و پاکستان وجود دارد که همیشه با هم دیگر بر سر مسئله کشمیر اختلاف داشته و این اختلافات به منطقه سرایت می‌کند و افغانستان هم صحنه جنگ‌های نیابتی این دو قدرت منطقه‌یی و هسته‌یی در طول تاریخ بوده است.

منافع روسیه در سیستم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا و افغانستان

نگاهی به اسناد بالا دستی روسیه در زمینه راهبرد سیاست خارجی این کشور نشان می‌دهد که روسیه خود را در قامت تنظیم‌کننده روابط در جنوب آسیا تلقی نموده که قادر است نظم مورد نظر خود را در آن برقرار کند. مولفه‌های همچون مبارزه با تروریسم جهانی به ویژه در جنوب آسیا، تلاش برای ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌یی و سلاح‌های کشتار جمعی با اولویت قائل شدن در آسیای جنوبی، ایجاد ثبات و خنثی کردن تهدیدات و

همچنین تلاش دیپلماتیک برای ارتباط با کشورهای این منطقه، از مواردی است که در سند سیاست خراجی 2016 این کشور ذکر شده است. (احمدخان بیگی، 1392: 4)

ژئوپلیتیک محوری که قبلاً ذکر شد یکی از عناصر کلیدی فرهنگ استراتژیک تهدید محور روسیه محسوب می‌شود؛ فرهنگی که همواره روسها را به سمت تقویت مواضع ژئوپلیتیکی و توسعه قلمرو و نفوذ در مناطق مختلف جهان برای مقابله با تهدیدها فرا می‌خواند. به قدرت رسیدن پوتین در روسیه این زمینه را فراهم کرد که او به موازات سروسامان دادن به اوضاع داخلی از منظر سیاسی و اقتصادی، شعاع نگاه امنیتی روسیه را سال به سال فراخ‌تر سازد و در رقابت با آمریکا در قالب ایده و طرح بلند پروازانه اورآسیای بزرگ، به گونه تقریبی آن را به تمام نقاط جهان تسری دهد؛ مناطقی که هرکدام در منظومه امنیتی آقای پوتین قدرت و قیمت مخصوص به خود را دارند و غفلت از آنها می‌توان شکست دوباره را برای روسیه پسا شوروی در نظام بین الملل رقم بزند.

روسیه همیشه در تلاش برای تأثیر گذاری در منطقه جنوب آسیا بوده و این منطقه را در دکتترین دریایی خود تا سال 2020 و همچنین استراتژی امنیت ملی خود تا سال 2020 قرار داده است. مسکو اهداف خود را از قبیل منزوی نمودن قدرت ایالات متحده، دستیابی به منابع انرژی، رقابت با نفوذ چین و کوشش برای نفوذ در این منطقه و همچنین مبارزه با حضور روز افزون داعش در افغانستان با اتخاذ سیاست و راهبردی به نام اورآسیای بزرگتر جنوب و شرق آسیای را به آسیای مرکزی ملحق می‌کند، در پیش گرفته است. رشد داعش در افغانستان موانع زیادی را برای روسیه در منطقه به وجود می‌آورد. روسیه به دنبال مذاکره با طالبان است به این دلیل که با حکومت امارت اسلامی به راحتی می‌تواند وارد تعامل شود. حتی صحبت شده که دولت روسیه و طالبان در مورد داعش تبادل اطلاعات دارند. (Rynning, 2017: 55) در واقع، روسیه در تلاش است که با افزایش همکاری با کشورهای از قبیل هند و پاکستان و اعمال نقش پر رنگ‌تر در افغانستان و افزایش حضور

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 33

در منطقه اقیانوس هند، به رقابت با دیگر کشورها پرداخته و به منافع خود دست یابد و جلوگیری و گسترش داعش را در افغانستان بگیرد.

تقابل استراتژیک روسیه و آمریکا در سیستم ژئوپلیتیکی خاورمیانه

خاورمیانه از جمله مناطقی است که روسیه و آمریکا در آن هم همکاری دارند و هم رقابت‌های بی پایان. خاورمیانه برای ایالات متحده در طول تاریخ از اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی برخوردار بوده است. روسیه بعد از فروپاشی شوروی به دلیل درگیر بودن در مسائل داخلی خود تا مدتها توجهش را از خاورمیانه برداشت. از سال 2010 شاهد گسترش سیاست‌های روسیه در مسائل خاورمیانه هستیم. هدف روسیه تضعیف اولویت‌های جهانی ایالات متحده و گذار به سوی نظم چند قطبی و چند جانبه است. (Tsyganvo, 2019: 81)

اهداف ایالات متحده در خاورمیانه با بلندپروازی آن مبنی بر باقی ماندن این کشور به عنوان قدرت جهانی از طریق حمایت از رژیم‌های طرفدار آمریکا، جلوگیری از ظهور تهدید از جانب قدرت‌های متخاصم و تأمین امنیت در منطقه، در تطابق است. از جهت تاریخی اهداف آمریکا در خاورمیانه به پنج سیاست مشخص دسته‌بندی شده است: سد نفوذ شوروی/روسیه و سد نفوذ ایران، پایان دادن به برنامه هسته‌ای در ایران و هر کشور دیگر جدا از اسرائیل، مبارزه با رادیکالیسم اسلامی در سوریه، عراق و بخش‌های دیگر منطقه؛ تجهیز کمک‌های نظامی به متحدین ایالات متحده شامل اسرائیل، مصر، عربستان، اردن و ترکیه؛ و تقویت دموکراسی‌سازی و تغییر رژیم در کشورهایی که مخالف سیاست‌های آمریکا است. (Casula and Matz, 304)

اهداف و اولویت‌های روسیه در خاورمیانه از چشم انداز جهانی این کشور در مورد تمدن‌ها و مشاوره قدرت‌های بزرگ در تصمیمات اساسی بین المللی و مذاکره رفتار حاکمیت‌های قابل قبول سرچشمه می‌گیرد. در امتداد این چشم انداز تمدنی، سیاست خارجی روسیه به طور فزاینده‌ای بر ویژگی ژئوپلیتیک‌گرایی و فرهنگی استوار است. در مواجهه با بی ثباتی فزاینده جهانی، صاحب‌نظران روسیه از پروژه تمدنی جدید که بنیان‌های

فرهنگی کشور را تقویت می‌کند حمایت می‌کند و روابط خود را با قدرت‌های بیرون حفظ می‌کند. مسکو خاورمیانه را برای انتقال نفت روسیه به چین و اروپا به شدت مهم می‌داند. نفوذ روسیه در سوریه به شرکت‌های روسی اجازه می‌دهد تا مسیر تزانزیت برای انرژی ایران و قطر را به سوی اروپا در کنترل داشته باشد. (کلارک و هوک، 1393: 221)

برای روسیه افغانستان از جایگاه ژئوپلیتیکی مهم به حساب می‌آید. از لحاظ جغرافیایی، برای روسیه، افغانستان کشورهای مهم را به هم وصل می‌کند. جمهوری‌های آسیای مرکزی با کشورهای خاورمیانه، جنوب و جنوب شرق آسیا، از همین معبر بهم پیوند می‌خورند. از سده‌های گذشته تا حال، افغانستان توانسته منبع امنیت (حائل) و یا منبع تهدید برای روسیه باشد. (بلخی، 1393: 304)

چین و ژئوپلیتیک گرایی

امروزه ایالات متحده و چین دو تا از قدرتمندترین دولت‌های جهان به حساب می‌آیند. هرکدام از این دو دولت ظرفیت‌های عظیم اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد که اجازه نفوذ به سایر مناطق جهان را به آن‌ها می‌دهد. در یک دهه پایان جنگ سرد ایالات متحده به عنوان تک قطب این نظام به حساب می‌آمد و هیچ قدرت بزرگی دیگر به تن‌های توان موازنه‌سازی با این کشور را نداشت. در واقع «قرن آمریکایی» را شاهد بودیم.

ظهور چین در صحنه جهانی از مهم‌ترین رخداد‌های سیاست جهان در دهه‌های اخیر به حساب می‌آید. اندازه فیزیکی و جمعیت چین، رشد سریع، جایگاه ژئواستراتژیکی، دینامیسم‌های داخلی، و در بعضی موارد نگرش عدم حفظ وضع موجود نسبت به تعدادی از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی احتمالاً چین را قادر می‌سازد تا نقش برجسته‌- شاید سرنوشت‌ساز - در شکل‌دهی مجدد توزیع قدرت جهانی در این قرن بازی کند.

چین در حال یافتن فرصت برای نفوذ گذاری روی قواعد و نورم‌های نظام جهانی است. گذار از «تک قطبیت» آمریکایی و افزایش توانمندی‌های چین نشان از ورود جهان به عصر جدید است. ممکن است قدرت‌های بزرگ دیگر هم در تقلائی نفوذ روی نظم جهانی باشد؛

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 35

اما چین و ایالات متحده فعلا آنقدر قدرتمند هستند که در تقلاي پيشتازی روی اصول نظم دهنده و منطق نظم جهانی در قرن 21 هستند. (Ikenberry, Jesi, Feng, 2015: 3)

رشد قدرت چین و نفوذ چین مخصوصا در آسیا، چالش‌های سختی را برای ایالات متحده به وجود می‌آورد. قرن جدید برای ایالات متحده مجموعه‌ای چالش‌های چین‌محور را برای این کشور به وجود می‌آورد. این چالش‌ها ایالات متحده را وادار می‌کند که نه تنها سیاست‌های موثرتر را توسعه دهد؛ بلکه هم چنین به صورت بنیادی روابطش را نیز مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. (Swain, 2011: 1)

تقابل استراتژیک آمریکا و چین در سیستم ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

در حال حاضر چین سومین کشور صادرکننده جهان است و پیش‌بینی می‌شود که از نظر حجم تولید ناخالص داخلی تا سال 2039 م به جایگاه ایالات متحده آمریکا دست پیدا کند. به همین دلیل است که بخش بزرگی از ادبیات سیاسی در دو دهه اخیر به ظهور یا صعود چین در ساختار نظام بین‌الملل اختصاص یافته است. ساموئل هانتینگتن در میانه دهه 1990 م که چین هنوز به مرحله کنونی رشد و تأثیرگذاری خود نرسیده بود، ایده چین بزرگ را یک مفهوم صرفا انتزاعی نمی‌دانست و معتقد بود که چین بزرگ، واقعیتی فرهنگی و اقتصادی است که با شتاب در حال رشد و تبدیل شدن به یک واقعیت سیاسی است. (هانتینگتن، 1378: 270)

چین در طول دوران رقابت با ایالات متحده نه سیاست شفاف در قبال آمریکا از خود بروز داده و نه تعامل مطلق با این کشور داشته است. آنچه که در سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی دیده می‌شود به نوعی رویارویی با آمریکا در عمل و ساکت بودن در سیاست‌های اعلانی است. روند مناسبات دوجانبه چین و آمریکا را مخصوصا در سطح منطقه آسیای مرکزی تحت عنوان «دوران رقابت‌های استراتژیک» نام‌گذاری کرد که این روند با وجود تغییر دو نسل رهبری در چین (نسل‌های چهارم و پنجم) و نیز روی کار آمدن دولت جمهوری خواه و دموکرات در آمریکا تا کنون ثابت و پایدار باقی مانده است. عوامل

بسیاری در شکل‌گیری این شرایط جدید نقش داشتند. وقوع حادثه یازده سپتامبر سال 2001، اشغال افغانستان، حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به ویژه با اختیار گرفتن دو پایگاه نظامی خان آباد از بکستان و ماناس قرقیزستان به موازات نگاه استراتژیکی و ژئوپلیتیکی آمریکا به طرح‌های اقتصادی منطقه از جمله خطوط انتقال انرژی موجب شد نگاه رهبران چین به منطقه آسیای مرکزی به صورت قابل توجهی تغییر کند. پکن پس از سال 2001 مرحله متفاوتی را در سطح منطقه آسیای مرکزی به نمایش گذاشت که در کانون آن حضور پر قدرت در عرصه تحولات اقتصادی منطقه بود. (کالچی، 1394: 340)

هوشینگ ژائو پژوهشگر چینی در مورد مسائل دفاعی و امنیتی آمریکا و چین در آسیای مرکزی این گونه می‌گوید: «ساختارهای منافع آمریکا و چین در منطقه آسیای مرکزی کاملاً متناقض است. در حوزه امنیت غیر سنتی، دو کشور دارای دشمنان و اهداف مشترک هستند؛ اما در حوزه امنیت سنتی، از منافع بسیار متفاوتی برخوردارند. این موارد موجب پیچیدگی روابط دو کشور شده است. اگرچه دو طرف می‌توانند در مبارزه علیه تروریسم در آسیای مرکزی با همدیگر همکاری داشته باشند و منافع امنیتی مشترکی را تعریف کنند؛ اما با وجود این، حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی موجب نگرانی پکن است. این موضوع، ماهیت پیچیده روابط آمریکا و چین است: هر دو کشور در صدد مبارزه با تروریسم به عنوان تهدیدی علیه امنیت و ثبات هستند؛ اما هرگونه همکاری دو کشور موجب بروز تضادهایی در حوزه امنیت سنتی می‌شود. این تناقضی که میان واقعگرایی و منطق ژئوپلیتیک وجود دارد، به طور ضمنی در روابط دو کشور در جهان پس از جنگ سرد قابل مشاهده است.» (Zhao, 2012: 187)

منافع و اهداف چین در آسیای مرکزی می‌تواند موارد زیر باشد:

1- مرزها و امنیت: ثبات مرزها برای طرح‌های توسعه چین و اولویت‌های سیاسی خارجی این کشور اهمیت زیادی دارد.

2- اقتصادی: منافع عمده اقتصادی چین در منطقه انرژی است. چین به دنبال مقادیر نفت و گاز آسیای مرکزی به خصوص قزاقستان بوده است که به عنوان یک شریک امید بخش ظاهر شد.

3- موقعیت منطقه‌یی: حضور چین در آسیای مرکزی و به طور خاص، سازمان همکاری شانگهای، بخشی از تلاش کلی چین برای رشد ثبات و ایجاد محیط بین‌المللی در اطراف پیرامونی چین برای رشد بیشتر رهبری مورد قبول این کشور است. روابط پکن با آسیای مرکزی همچنان در مشروعیت بخشی به مواضع چین در مسائل مهم بین‌المللی، تقویت روابط با روسیه و مقابله با نفوذ و قدرت ایالات متحده کمک می‌کند.

محورهای تقابل استراتژیک چین و آمریکا در افغانستان

حضور فعال و پررنگ ایالات متحده و هند در افغانستان پس از 11 سپتامبر به عنوان دو رقیب اصلی جمهوری خلق چین به ترتیب در سطح بین‌المللی و منطقه‌یی، روابط سیاسی افغانستان و چین را تحت تأثیر قرار داده است. چین در سیاست‌های غیر علنی و در پشت پرده نسبت به حضور ناتو و آمریکا در افغانستان به شدت حساسیت دارد و علاقه‌ای به حضور کشورهای رقیب در منطقه ندارد. از دیدگاه چین استراتژی آمریکا از حضور در منطقه، محاصره چین و مهار این کشور است.

هرچند رهبران چینی در کوتاه مدت، از حضور ناتو و غرب در افغانستان رضایت خاطر نشان داده و بر این باورند که با استقرار غرب در خط مقدم مبارزه با تروریسم، منافع چین از دو ناحیه به دست آید؛ اول از اتخاذ سیاست‌های اقتصادی بدون دخالت امنیتی و دوم، ایجاد فشار بر نیروهای بین‌المللی از طریق تشویق و ترغیب کشورهای هم‌پیمان چون پاکستان و ایران، تا از منطقه خارج شوند و میدان برای چین به میراث بماند. رهبران

آمریکایی و اروپایی، این سیاست پشت پرده چین را به دیده خصومت نگریسته و به دوستان منطقه خود مانند ترکیه، هند و بعضی از کشورهای عربی هشدار می‌دهند تا نسبت به سیاست‌های دراز مدت چین، هوشیار باشند. چین تلاش دارد پس از خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان، خلأ به وجود آمده در صحنه افغانستان را با حضور نیروهای خودی، از طریق استراتژی احیای جاده ابریشم، پر کند. (زارع، 1390)

چین در تلاش است روند موازنه را در منطقه آسیای مرکزی و افغانستان به نفع خود رقم زده و در کشاکش آمریکا و روسیه و آمریکا و ایران از استراتژی طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش استفاده کند. علیرغم اینکه تلاش آمریکا در جهان و منطقه و افغانستان مهار و کنترل چین است و نگران نفوذ چین در آینده، با این حال روز به روز جایگاه چین بیشتر در معرض توجه کشورهای بزرگ و منطقه‌ای قرار می‌گیرد.

در دورانی که ایالات متحده در افغانستان حضور پررنگ داشت و به دنبال تثبیت حضور طولانی مدت خود در این کشور بود، در سال 1391 با سفر حامد کرزی رئیس‌جمهور آمریکا به چین، دو کشور تصمیم گرفتند تا چارچوبی به نام «همکاری و مشارکت استراتژیک میان افغانستان و چین» را به امضا رسانند. با امضای قرار داد همکاری‌های استراتژیک میان دو کشور حضور چین در افغانستان و در حیط خلوت ایالات متحده بیشتر پررنگ می‌شود. انعقاد همکاری‌های استراتژیک میان چین و افغانستان برای چین از چند جهت مهم تلقی می‌شد:

الف) پرستیژ چین به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و در حال تبدیل شدن به ابر قدرت جهانی که داعیه به چالش کشیدن آمریکا را دارد، می‌توانست در سطح بین‌المللی چین را به بازیگر فعال در عرصه افغانستان تبدیل کند.

ب) از جهت سیاسی؛ سیاست خارجی فعال چین در آسیای مرکزی و مخصوصاً افغانستان که نقطه اتصال آسیا و اروپا به حساب می‌آید و از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار است، به این معناست که آمریکا با یک چین دنباله‌رو دیگر طرف نیست بلکه با چین

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 39

چالشگر و چالش‌زا مواجه است که کنترل و مهار این کشور از دست آمریکا خارج شده و می‌تواند در سیاست بین‌الملل نقش مهم و برجسته‌ای را بازی نماید.

محور اقتصادی تقابل آمریکا و چین در افغانستان

توسعه روابط اقتصادی چین و افغانستان در گرو وضعیت امنیتی افغانستان است. از نظر چین، افغانستانی که سرشار از ذخایر طبیعی و معدنی است، اگر ناامن باشد، نمی‌تواند شریک استراتژیک اقتصادی مطمئن برای پکن محسوب شود. از این رو، یکی از سیاست‌های چین در همراهی با کشورهای منطقه و به خصوص همسایگان افغانستان، حرکت در مسیر تأمین امنیت و آرامش در افغانستان است.

چین برای افزایش فعالیت‌های اقتصادی خویش به دنبال اتصال به دیگر مناطق جهان از طریق توسعه شبکه راه آهن و تقویت زیرساخت‌های جاده‌یی و بنادر برای افزایش تجارت دریایی است. چالشگری چین برای آمریکا نه فقط در سطح سیاسی؛ بلکه در سطح اقتصادی و تجاری نیز وجود دارد و چین به دنبال تأمین منافع خود در آسیای مرکزی و افغانستان منافع آمریکا را با چالش مواجه می‌کند. افغانستان به عنوان کشوری که در قلب آسیا نقش مهمی در رقابت‌های ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی دارد می‌تواند زمینه رقابت قدرت‌های بزرگ را فراهم کند و بستری باشد برای تقابل منافع قدرت‌های بزرگ از جمله چین و آمریکا در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

چین در حوزه موازنه‌سازی نرم نخستین و مهم‌ترین موازنه‌سازی را در جریان حضور نیروهای آمریکای در افغانستان و آسیای مرکزی نشان داد. از آنجا که قدرت‌های برتر اغلب از دسترسی به سرزمین دیگر جهت اسکان نیروها و عبور و مرور نیروهای هوایی و دریایی‌شان سود می‌برند، در دسترسی سرزمین توسط سایر کشورها موفقیت‌آمیزی را در پیروزی کاهش می‌دهد. چین در جریان حمله آمریکا به افغانستان از دسترسی به سرزمین خود به مثابه «مناطق بین‌راهی» برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای انتقال نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا پرهیز کرد. چین مانع استفاده نیروی زمینی آمریکا از

سرزمین خود شد و در باره فراهم کردن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیری زمینی پاسخ مبهمی را ارائه کرد. (کالچی، 1394: 374)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

براساس نظریات ژئوپلیتیک، افغانستان کشوری است در قلب آسیا که موقعیت جغرافیایی بی بدیلی در تاریخ پر فراز و نشیب خود داشته است. در واقع می‌توان گفت، تحولات سیاسی افغانستان تحت تأثیر دو عنصر ژئوپلیتیک و نظام بین‌الملل در طول تاریخ بوده است. ضعف مفرط دولت‌های داخلی و مداخلات قدرت‌های بزرگ به دلیل جایگاه ویژه ژئوپلیتیکی این کشور باعث شده که هیچ‌گاه افغانستان نتواند از موقعیت جغرافیایی ویژه خود برای ارتقاء موقعیت و جایگاه منطقه‌ی خود استفاده کند. گرچند در مقطعی از تاریخ بعد از جنگ سرد افغانستان برای قدرت‌های بزرگ چندان اهمیت ندارد و رقابت‌های آن‌ها در این کشور تا حدودی فروکش می‌کند؛ اما بعد از حادثه 11 سپتامبر این کشور بار دیگر به متن تحولات نظام بین‌الملل کشیده می‌شود.

قدرت‌های بزرگ همیشه در مناطق مهم ژئوپلیتیکی به رقابت پرداخته و برای خود منافعی را تعریف می‌کنند. از زمان مطرح شدن نظریات ژئوپلیتیکی مکیندر و اسپایکمن، افغانستان و سیستم‌های ژئوپلیتیکی این منطقه مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و تلاش برای نفوذ در این حوزه ادامه یافته است. حملات قدرت‌های بزرگ به افغانستان از اسکندر مقدونی، تا چنگیزخان تا انگلیس، شوروی و سرانجام امریکا، همه و هم در راستای تسلط بر این نقطه مهم ژئوپلیتیکی بوده و در این راستا هر گونه حضور از جانب قدرت‌های بزرگ در این کشورهای باعث رقابت قدرت‌های بزرگ دیگر شده تا موازنه‌سازی نموده و منافع خود را در این سیستم ژئوپلیتیکی تأمین کند. این مسئله باعث شده است که افغانستان همیشه در معرض رقابت قدرت‌های بزرگ و جنگ‌های نیابتی آن‌ها بوده و نتواند از موقعیت مهم ژئوپلیتیکی خود بهره‌برداری درست داشته باشد.

سرچشمه‌ها

الف- کتاب‌ها

- بیسلی رایان کا و دیگران (1393)، نگاهی تطبیقی به سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، ترجمه عسکر قهرمانپور، تهران: ابرار معاصر.
- بیلس، جان و اسمیت، استیو (1383)، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها)، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک (1393)، آمریکا و قدرت‌های بالنده در خاورمیانه، تهران: نشر نی.
- سریع القلم، محمود (1387)، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- شاپوری، مهدی (1398)، سیاست خارجی، امنیت و توسعه؛ تجربه روسیه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عزتی، عزت الله (1371)، ژئوپلیتیک، چاپ اول، انتشارات سمت.
- عزتی، عزت الله (1380)، جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم: ترجمه و نظر المصطفی.
- عزتی، عزت الله (1382)، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چاپ اول، انتشارات سمت.
- فرهاد قاسمی (1390)، نظریه‌های روابط بین الملل و مطالعات منطقه ای، تهران: نشر میزان.
- کالجی، ولی کوزه گر (1394)، سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم اندازها، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین المللی.
- کوهن، سائول برنارد (1387)، ژئوپلیتیک نظم جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

- گروهی از نویسندگان (1393)، افغانستان و نظم‌های منطقه ای، کابل: ناشر، مرکز مطالعات منطقه ای آکادمی علوم افغانستان.
- گروهی از نویسندگان (1393)، سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه ای، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک.
- لورو، پاسکان؛ توال، فرانسو (1381)، کلیدهای ژئوپلیتیک، ترجمه حسن صدوق، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مجتهد زاده پیروز (1379) ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران: نشر نی.
- مجتهد زاده، پیروز (1381)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
- مویر، ریچارد، در آمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحی (رحیم) صفوی، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- هانتینگتن، ساموئل بی (1378)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمد علی حمید رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ب- مقالات
- چکینی زاده، غلامعلی، قدرت یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین الملل، «مجله پژوهش حقوق و سیاست»، سال نهم، شماره 22، بهار و تابستان 1386
- دهشیار، حسین، یازده سپتامبر، ساختار نظام بین الملل و هژمونی آمریکا، «فصلنامه مطالعات راهبردی»، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان 1381، شماره مسلسل 17 و 18.
- زارع، محمد، استراتژی پسا آمریکایی چین در افغانستان، «فصلنامه پژوهش‌شکده تحقیقات راهبرد»، 1390
- شفیعی، نوذر، ژئواکونومی خط لوله گاز ایران به جنوب آسیا و پیامدهای امنیتی آن، «فصلنامه سیاست دفاعی» شماره 42، بهار 1382.

تقابل منافع قدرت‌های بزرگ در سیستم ژئوپلیتیکی افغانستان / 43

- قاسمی، فرهاد، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا، «فصلنامه ژئوپلیتیک»، شماره 2، 1387
- قاسمی، فرهاد، طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه ای در سیاست بین الملل، «مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی»، شماره 67، بهار 1384.
- قاسمی، فرهاد، مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای مطالعه موردی خاورمیانه، «فصلنامه ژئوپلیتیک»، شماره 18، 1389.
- قدسی، امیر، نظام ژئوپلیتیکی غرب آسیا و نظم مطلوب منطقه ای ایران، «فصلنامه مطالعات دفاعی راهبردی»، سال 16، شماره 72، تابستان 1397.
- میر حیدر، دره (1377)، ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید، «فصلنامه تحقیقات جغرافیایی»، شماره 51، زمستان.
- نصری، قدیر، «فصلنامه مطالعات راهبردی»، سال دهم، شماره دوم، تابستان 1386، شماره 36.

ج- منابع انگلیسی

- Andrei P. Tsygangov, (2009) Russia and America, the Asymmetri Rivalry, polity press, 2019 Tulepbegenova, Gulsana, the greater central Asia project: present state and evaluation, central Asia and Caucasus, No 1 (55)
- Andrew, Hanami K, (2003) perspectives on structural realism, Palgrave Macmilan.
- Barfield, Thomas (2010) Afghanistan: a political and cultural history, Princeton university press.
- Burki, Shahid Javed (2011) south Asian in the new world order, Routledge.

- Dalby, Tuathail G., Dalby, S. and Routledge, (1998) the geopolitics reader, London, New York: routledge.
- Dhaka, Ambrish(2005) south Asia and central Asia- geopolitical dynamics, Mangal Deep Publications, Jaipur.
- Dorani, sharifullah(2019)America in Afghanistan, foreign policy and decision making from Bush to Obama to Trump, Bloomsbury publishing.
- Fukuyama Francis(1998) the end of history, national interest, vol1,16
- Goldstein, Joshua, S, international relations, New York, longman.
- Hausheng Zhao(2012) china and Afghanistan: china,s interest, stance, and perspective. A report of the centre for strategic and international studies Russia and Eurasia program, march
- Hopkins, Bin(2008) the making of modern Afghanistan, Cambridge imperial post-colonial studies
- Huntington, S,P(1993)the clash of civilizations? Foreign affairs, vol.72, No.3, summer.
- Ikenberry John, (2012) the future of the libral world order, foreign affairs, 17-29
- Ikenberry, John, Jisi, Wang and Feng Zhu(2015) America, China and the struggle for world order: ideas, traditions, historical legacies and global bisions, Palgrave Macmillan

- Kanet, Roger.E A, Freiere, Ragel(2010) key players and regional dynamics in Eurasia-the return of the great game, Palgrave Macmillam.
- Kaplan, Lawrence F &William Kristol(2003) the war over Iraq : Saddam,s tyranny and American mission, Californial: Encounter book
- Kassenova, N (2014) relations between Afghanistan and central Asian states after 2014(incentives, constraints and prospects) Stockholm International peace research institute, available at :
hyyps://www.spri.org/sites/default/files/misc.
- Klieman, Ahoron(2015) great powers and geopolitics, international affairs in a rebalancing world, Springer publication.
- McCauley, Martin(2002)Afghanistan and central Asia, a modern history, Longman.
- McCauley, Martin(2002)Afghanistan and central Asia: a modern history, Longman.
- McLachlan, Keith, Afghanistan: the geopolitics of a Buffer state, geopolitics, Vol.2, N.1
- Mersheimer, John and Berezniki, Zenbegnew (2004) clash of tittans, www.foreignpolicy.com
- Michael D. Swain(2011) America's challenges-engaging a rising china in the twenty first century, Carnegie Endowment for international peace,2011

- Mitton, J. (2014) India-pakistan rivalry and failure in Afghanistan, international journal, Vol.69, No.3, pp. 353-376
- Philip Casula and Mark Katz, "The Middle East," in Tsygankov, ed. The Routledge Handbook of Russian Foreign Policy
- Rubin, Barnett (2013) Afghanistan from the cold war through the war on terror, oxford university press.
- Rynning, Sten (2017) south Asia and the great powers: international relations and regional security, Touris, 2017.
- Swain D. Michael (2011) American's challenge-engaging a rising china in the twenty first century, Carnegie Endowment, 2011
- Trenin, Dmitri (2002) Russia on the border between geopolitics and globalization, Carnegie Endowment for international peace.
- Tsygancov, Andrei (2019) Russia and America: the asymmetric rivalry, Cambridge.
- Wivel, Anders (2008) security strategy and American world order, lost power, Routledge.